

لایعد و لایحصی مرعی داشت و متمسک به معنی «وَلَا تَقْزِرْ وَازَرَّةً وَزَرَ آخِرَى» گشت و از نازل به اتفاق سید به قلعه نور رفت و والدۀ عاقله محسنه ملک بهمن هم صحبت سید را در یافت و درهای مدح و ثنای اعلای سلاطین ، یکجا نثار کرد و به حضور ملک بهمن راه عجز و انکسار پیش گرفت و تحفه نیاز پیش آورد و مائده جان بر روی خوان<sup>۱</sup> عقیده ، پیش کش ما حاضر گردانید و در نظر آورد و صورت طاعت داری و فرمان برداری نواب عالی خانی در آینه اخلاص به سید شریف بنمود و ذات شریف حضرت سلطانی را به محامد صفات بستود و به استعفاء هفوات و استغاثۀ عنایات زبان بگشود و از پرتو نور دولت و خورشید سپهر سلطنت ، کرامت فیض عمیم توقع نمود که ملک بهمن را نواب عالی ، از زمرۀ سرحد نشینان و برداشتگان خود شمارد و در همه حال عنایت و مرحمت کم نکند که بهر نوع خدمات و اشارات که از آستانۀ رفیع به نفاذ رسد ، در اطاعت و انقیاد ، سرموئی تخلف جایز نشمرد ، به مواظبت فرمان برداری تقصیری متصور نخواهد بود . و قلعه هرسی که ملک قدیم ملک بهمن است ، مسئول آنکه به ملک بهمن شفقت فرمایند و بدین معنی حلقۀ بندگی در گوش کنند و ملک را عبید ملکسی خود دانند که طوق طاعت تا دامن قیامت برگردن جان باشد. بدین معانی ایلچی خود را همراه سید شریف ساخت و به اتفاق متوجه آستان بوسی شدند و سعادت خدمت ، به لاهجان دریافتند .

چون اسرار چرخ و انجم بر لوح ضمیر اعلای [خانی] منکشف بود و وظایف موالات و مروات از چشمۀ خاطر انور خورشید خواص زاینده .  
بیت :

کمال مهر و مروت به وصف راست نیاید

نگویم آینه گوید چنانکه هست حکایت

علو مرتبه همت و سمو درجه عزیمت اعلای خانی که همواره مقتضی صدور عنایات طوایف امم است ، به نسبت ملك بهمن عالی تر از آن بود که تقصیرات سابقه در نظر عالی در آید و ارقام اخلاص به مقتضای ارتفاع محبت و یکجتهی ملکی بلندتر از آن بنمود که مهندسان روزگار بر صفحات اصطرلاب رقم تحقیق کرده اند . نواب همایون از صفای خاطر ، ایلچی حضرت ملك را به صحبت دیده ، به التفات استماع مقالات ، سر بلند ساخت و به حصول مآرب مستظهر گردانید و روانه گردانیده که هر گاه ایلچی مجددی از نزد ملکی مآبی بیاید ، هر چه مدعا و مقصود باشد ، بر مقتضای خاطر سلوك کرده شود .

در آن اوان بواسطه کدورت هوای قشلاق ، خاطر اشرف مایل هوای ییلاق گشت و رکاب فلك قدر متوجه دیلمان شد . بعد از چند روز از رستمدار خبر رسید که ملك عظیم الشان - ملك کاوس - و ملك اشرف با همدیگر زندگانی به عناد و خلاف می کنند و حال آنکه ملك اشرف از عالم اختیار راه عطوفت و رحم و شفقت پدران پیش نظر آورده و از عالم انصاف احسان به نسبت فرزندان واجب شمرده و به موجب صلاح و رخصت مقیمان درگاه ، حکومت ممالك رستمدار را به حضرت ملك کاوس رجوع نموده بود . بیت :

از راه حق شناسی دل از همه بریده

هستی ز سر نهاده بیچارگی خریده

تا کوب فلك سلطنت و کامکاری به برج سعادت ملك کاوس طالع و تابنده گردد و گوهر صدف عنایات نامتناهی ابوت بر تاج افتخار بنوت

درخشنده شود و سایه عاطفت و مهر و خشنودی<sup>۱</sup> بر قامت بخشش گسترده گردد و مرحمت پدرانه بر عالمیان شایع و مستفیض آید . گفته اند که گوهر دل پدر به تاج بختیاری فرزند بسته و فرزند چشم به مال و ملک پدر در بسته اگر پدر بی مال و بسیار سال بود، به مرگ پدر راضی و از سرجهل با پدر به عالم بی نیازی و سرفرازی و مصادامی که از پدر تمتعی نبیند محبت او اکتساب نکند و تعظیم واجب نشمرد .

اما از آن حیثیت که پدر ، فرزند را مثالی از ذات خود به ذات او نقل کرده می داند و هر خیر و سعادت که جهت فرزند خواهد ، فی الحقیقه از آن خود می داند و هیچ کس را بهتر از خود نخواهد الا فرزند را ، از شامت بدان و نمانان ، میان ملک کاوس و ملک اشرف به خشونت انجامید و اعتقاد ملک اشرف به مضمون میمون «وَعَلِّمُوا إِذْمَا آمَوَاكُمُ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةً» زیاده شد و آتش عناد زبانه کشید و ملک اشرف به مرتبه ای رسانید که به حبس و قید مؤدی گشت . ملک کاوس ایلچی به ملازمت اعلای جهانبانی فرستاد و پیغام داد که هر چند ترك ادب بود ، بواسطه حدوث صورتی چند ، اگر ملک اشرف را مضبوط نمی گردانیدیم<sup>۲</sup> ، به فساد کلی می انجامید .

در این اثنا ایلچی ملک بهمن با پیش کشی لایق جهت عهد و میثاق و التماس قلعه هرسی شرف ملازمت دریافت . چون از نافه عاطفت اعلای سلطانی ، نکهت عبیر یکجهتی و عنایات به مشام خلق می رسید و بزمگاه خلق چون دستگاه مشک فروشی مطیب بود ، و مفرح مکرمت و ملاطفت مقوی دلها و روح راحت به جانها می رسانید ، زنگ تیرگی از آینه اخلاص زدوده ، در استرضای خاطر ملک بهمن کوشید و حاجات و آمال او را رقم اسعاف کشید و شرایط عهد و میثاق به جای آورد و قلعه هرسی را به ملک

بهمن تفویض فرمود و معتمدی همراه ایلچی ملکی مآبی گردانیده ، نزد حضرت ملك كاوس فرستاد تا همعهدگشته، وظایف يك جهتی مرعی دارد. ایلچیان خدمت ملك كاوس دریافتند و وظایف عهد مرعی داشتند و از آنجا صحبت ملك بهمن دریافتند و ملك را نیز به جهت همایون عهد دادند .

در این اثنا حرم کیا محمد کیا که به گیلان اقامت داشت ، از آن حیثیت که سعادت راهنمون و کوکب دولت به نقطه اوج مقرون بود ، راه انکسار پیش گرفت و زبان به استعفاء جرایم برگشود که کیا محمد کیا از کمینه غلامان خاندان خلافت است و مدتی است که جامه غربت دربر دارد . توقع از شمول فیوضات خسروانه آنکه او را از این کسوت بیرون آرند و در سلك بندگان و غلامان منتظم سازند و به التفات استمالت نامدای سرافراز گردانند و به اشفاق شامله بنوازند .

در آن وقت کیا محمد کیا نیز کتابتی بنا بر استدعا و التماس عفو خطایا به حضرت معتمدالدوله السلطانیه مشیرالحضرة الخاقانیه سراجاً قاسماً للاماره فرستاده ، ایشان نیز وسیله التماس عفو جرایم گشتند و نشان همایون مبنی بر استمالت به اسم کیا محمد کیا حاصل کرد و نزد کیا محمد کیا به سازندگان فرستاد . کیا محمد کیا را از یمن این التفات استظهار افزود و رفق آقا رستم به نسبت کیا محمد کیا هم زیساده گشت و مخلص معتمدی جهت التماس و استدعای محو نقوش خطایا همراه کیا محمد کیا گردانید و بدین مهم کمر جد بست و روانه ملازمت اعلائی جهانبنانی ساخت، چون دولت بساط بوسی میسر شد، کیا محمد کیا رومال عجز و مسکن در گردن کرد و چشم امید عفو به جمال مرحمت جهان آرای خدایگانی باز کرد .

نواب عالی را که در لطف و کرم بر جمیع امم خصوصاً بر ارباب ندم

باز و در ریچه شفقت و مرحمت چون رحمت الهی وسیع و گشاده بود، التماس و استدعای آقا رستم مقبول افتاد و قلم عفو گرد جرایم او کشید و کیا محمد کیا را مستغرق بحر عنایات گردانید و هر قدر املاک و اراضی که در تحت تصرف نواب بود، به کیا محمد کیا شفقت فرمود و ایلچی آقا رستم را خلعت و جایزه داد و روانه ساخت .

### [فصل سیزدهم]

شرح آمدن خلیفه سیدعلی ایلچی امیره با بکاول شاهی و حکم لشتنشاه و مخالفت امیره حسام الدین و بنای بنه بر به دزده بن و روانه گرده انیدن کارگیا امیرکیای گوکی به اردوی شاهی به تاریخ سنه خمس عشر و تسعمایه

ایلچی اعلای سلطانی که از سیجران متوجه بغداد گشته بود باز آمد و رسانید که امیره ایلچی نزد شیخ نجم فرستاد و به تجدید، حکم لشتنشاه حاصل کرد و بدین مهم بکاول همراه آورده است . در همین وقت از گو که موافق قول ایلچی خبر رسید که ایلچی امیره باحکم لشتنشاه و بکاول شاه پادشاه، از سفیدرود گذشته متوجه دیلمان است.

چون ایلچیان رسیدند نواب عالی ایشان را طلبید و به صحبت دید و حکمی که آورده بودند، مطالعه فرمود و مزاج مبارک از این صورت متغیر شد و به تندی مؤدی گشت و روبه ایلچی امیره کرد و فرمود که لشتنشاه ملک قدیم من است اگر صد پروانه امیره جهت لشتنشاه بیاورد من به نقض آن، حکم می آرم . بکاول از استماع این کلام صحت انجام، اظهار درشتی کرد و گرمی نمود، اما به پیش اشعه آفتاب پرتاب سلطنت تابی نداشت و به جائی نرسید بهر نوعی که بود بکاول را روانه گردانیدند و ایلچی امیره [را] مجاب راجع ساختند. چون موج حوادث تمام فرو ننشسته و دریای دولت روز افزون تمام

قرار نگرفته بود و دم بدم از شحنة فلك صدای تجربه و ندای آداب ادب می‌رسید ، بعد از گفت و شنید و روانه گردانیدن ایلچیان ، علی بیك محمد علی لمسری الاصل ، از اردو رسید و فرمان سلیمان زمان رسانید که اشارت همایون شاهی ، به تشریف حضور اعلای خانی شرف صدور یافته است و قدغن در این باب لازم دانسته و حال آنکه دیگ سودائی امیره از خام طمع در جوش و لشکری به عزم لشنشاه در خروش و به افروختن نایره جنگ و پیکار منفیخ سعی در کار بود. و با وجود ملاحظه این اطوار حضرت خانی را عزیمت اردو تعذری تمام داشت و امری بود خسار ج صلاح و صواب . جهت اعتذار تعویق ملازمت و تقصیر دریافت شرف خدمت نواب عالی شاهی ، مرکب تدبیر در ساحت ضمیر به جولان در آمد و از حیثیت صلاحیت و تفرس قابلیت و انواع استحقاق کارگیا امیر کیای گوکی به جهت تمهید اعتذار دریافت ملازمت و تأخیر توجه به جانب آفتاب مشرق سلطنت و عرض احوال و خروج اعدای حضرت ، مصلحت بدین قرار گرفت که به حصول این امنیت کارگیا امیر کیا روانه اردوی شاهی گردد.

چون این عزم جزم گشت کارگیا امیر کیا را طلبیدند و با او صحبت مشورت اختیار فرمودند و صفای چینی اخلاص و نقوش صلاح امور که در صحن ضمیر بود ، بدو بنمود و شربتی از جام محبت بدو پیمود .

کارگیا امیر کیا که پرداخت اعتقاد به کمال جلا و خلوت یکجهتی به زینت ولا دریافت ، پرتو نور صحبت و نشاط خلوت و لذت شربت در او اثر تمام کرد و به وظایف اطاعت قیام نمود . بعد از قبول طاعت داری ، مولانا سید امیر که وصف جمیل او گذشته ، به همراهی کارگیا امیر کیا مقرر فرمود و تحف لایقه تهیه نموده ، ایشان را روانه اردوی شاهی ساخت.

چند روزی که بگذشت از سرحد خبر رسید که امیره سرعبرده دارد

و سده عداوت باطن او به ثلول غصه و کره غم مبدل و مستحیل گشته ، به جلد او سرایت کرده است. و اشتداد و ضربان مقدمه نهاده و مفتّح او جز نوك نشتر بلا و ناوك ستم و خنجر الماس تدبیر نیست .

حضرت اعلای خانی از وصول این خبر، شمشیر رای به مصقل تدبیر جلاداد و درمقابل فکر ناصواب مخالفان به قطع مهام و جمعیت لشکر و ازدحام به امرا و حکام بنمود و ایلچی سرعت نزد ملک کاوس و ملک بهمن به طلب کجکه روان کرد و کیا محمد کیا و علاءالدین که سپه سالار لاهجان بود، به جهت کله بست دریای قلعه دزدین فرستاد و کارگیا هادی کیای الموتی و کیارضی کیا - سپه سالار لمسر - را آورد و ایشان را از راه شیمه رود روانه لاهجان ساخت و سپه سالار طالغان را به سرحد مقرر گردانید تا محافظت نماید و رکاب جلالت و عظمت ، از راه لیل متوجه رانکوه شد . چون نزول اجلال به رانکوه یافت و سپاه تنکابن و گرجیان با سپهداران و جنود لشتن شاه و الموت و لمسر و تمام ولایت جمعیت نمودند ، اشارت عالیّه شرف نفاذ یافت که به پشت بنه بر معسکر نمایند . مجموع اطاعت به جای آوردند . در این اثنا خبر تشریف آوردن ملک کاوس بالشکر [و] به سرحد رسیدن آوردند متعینان مقرب را به جهت ضیافت و تعظیم و احترام تعیین فرمودند . در این اندیشه بودند که مستخبران رسانیدند که قبل از استحکام بنه بر ، امیره را داعیه بود که خود بالشکر به مقابله در آید . چون خبر جمعیت لشکر به پشت بنه بر بدورسید از آن عزیمت متقاعد شد و پنج شش هزار مرد به لشتن شاه و پاشجا فرستاد که اگر زانکه لشکر که به بنه بر اقامت دارند، از بنه بر بدر آیند، جنگ دریوند تا زحمتی که به بنه بر کشیده اند، ضایع و بی مقدار شود و اگر از بنه بر بیرون نیایند، سوخت و تالان لشتن شاه و پاشجا به سهولت کرده ، لشکر عاید گردد . بر موجب مقرر امیره لشکر به پاشجا فرستاد و پاشجا را خراب کرد

و از آنجا به لشتن‌شاه رفت و خرابیها نمود و به کوچسفهان معاودت کردند. در همین محل متعینان که جهت استقبال ملک کاوس رفته بودند، در خدمت و ملازمت ملک همراه تاپلورود آمدند، خدام علیه به مرکب مراد سوار شد و شب به‌دره سر نزول جلال ارزانی فرمود.

روز دیگر ملک کاوس تشریف آورد و وظایف معانقت و ملاطفت به تقدیم پیوست و احترام مالا‌کلام سمت تأکید یافت. مصلحت بدان قرار گرفت که حضرت ملکی، فلک قدری، به کوشال ایشه که نزدیک بنه‌بر بود، تشریف فرماید تا مخالف و موافق از وفور یکجتهی و کمال موافقت و دوستی اطلاع یابند و سعی نجیح و حرکت ارادی ایشان منتشر و به محل احماذ پیوندد.

بر موجب مواضعه، حضرت ملکی خصال را همراه معتمدی به راه پشته روانه ساخت و خود به‌مراد دل به رانکوه معاودت به خیر فرمود. خبر مراجعت لشکر مخالفان که به مسامع جلال رسید، لشکر به پشت بنه‌بر ایستادن عبت دانستند. رای مصالح نما برنقل لشکر از بنه‌بر صواب شمرد و لشکری را از بنه‌بر تحویل فرمود و علاء‌الدین را که سپاه لاهجان را سالار بود با پانصد پیاده به لاهجان جهت محافظت سرحد و احتیاط نگاه داشتند و ملک کاوس را به رانکوه طلبید و به انواع تعظیم اختصاص بخشید و چند روزی نواب همایون با همدیگر اوقات به نشاط صحبت و خوشدلی گذرانیدند و به کرامت اسپ و خلعت و کمر شمشیر طلاقامت دولتش را آراسته، وظایف مشایعت به‌جای آورده، روانه گردانید.

یمن اقبال حضرت اعلای خانی که در همه حال استقبال آمال می‌کرد و معدات غیبی کافل حصول امانی می‌شد، کارگیا امیر کیای گوکی که بر موجب اشارت علیه احرام طواف آستان قبله مثال شاهی بسته، دراستحصال

مرام، سرعت داشت ، چون به میانه رسید، از فوت و موت شیخ نجم استدلال علو مرتبه دولت و سمو درجه سلطنت اعلای خانی نمود و مقدمه فتوحات ابواب امانی ، ورود این خبر را دانست و در ساعت احوال فوت نجم که متضمن حصول مقاصد و مرام بود، کتابت کرده به مطالعه نواب همایون فرستاد .

چون کارگیا امیر کیا سعادت آستان بسوسی شاهی پادشاهی دریافت ، نواب شاهی در آن حین منصب امارت نجم متوفی را به یار احمد نام اصفهانی که عزیزالوجود و ارباب خرد و بزرگ و اخیل و در فنون کاردانی آیتی بود، رجوع فرمود و به نجم ثانی لقب بخشید . از آن حیثیت که نجم اول اطوار اخلاص و اطاعت اعلای خانی را به صورت ناپسند انعدام طاعت داری و زهوق فرمانبری ، به آینه خاطر مصفای نواب شاهی نموده بود ، تمهید معذرت کارگیا امیر کیا ، در باب تقصیر توجه اعلای خانی به اردوی شاهی ، ملایم طبع و موافق مزاج نیفتاد .

کارگیا امیر کیا که از حضرت شیخ نجم ثانی تفرس خصایل حمیده و آداب پسندیده نمود و فوحات ریاحین خاطر و وردبساتین ارادت باطن و ظاهر بهوداد و دوستی و هواخواهی اعلای سلطانی سلیمان ثانی استشمام فرمود ، از هوای اخلاص و نسیم اختصاص رایحه تسهیل انجام مهم به مشام رسید و به استظهار دولت خانی عنان مهم سازی نرم کرده ، گلگون تقریر را در میدان مجلس نجم ثانی جلوه داد و در باب توقف رکاب همایون تانوروز سلطانی به دریافت ملازمت شاهی و نشان مجدد لشتن شاه به نقیض حکم امیره و ترك لشکر کشی به چوگان طلب گوی ایسن مقصود ربود و عنان مراجعت از اردو به شرف عتبه بسوسی انعطاف فرمود و به رانکوه ، دولت ملازمت و سعادت صحبت حاصل کرد و آداب طاعت داری و لوازم فرمان برداری ادا

نمود و صورت مبالغه نواب شاهی در باب توجه اعلائی خانی ، به اردو عرضه داشت که با وجود مبالغه نواب شاهی دولت ملازمان عالی متضمن فرمان برداری و بردباری است و صلاح ملك و ملت و سلامتی رعایا و رعیت در ضمن آن مندرج خواهد بود ، به هیچ حال فسخ این عزیمت جایز نشمرند و فرصت این خدمت از دست ندهند و بموجب قرار بعد از نوروز سلطانی، توجه به جانب اردو لازم شناسند که بدرقه سعادت رفیق این طریق خواهد بود .

### [فصل چهاردهم]

[در بیان کیفیت رفتن امیره ساسان به جهت مصالحه نزد امیره حسام الدین و شرح آن به تاریخ سنه [خمس عشر] و تسعمائه

چون مهندس دولت اعلائی خاقانی، از صحیفه خصال حمیده، انشاء محبت و صداقت می خواند و دانشور اقبالش در مرآت الصفای اخلاصش نقوش دوستی و ولا می دید و مردم به شکر تقریر ، حلاوت خوش دلی به مذاق خواطر اهل روزگار می رسانید و بازار غم و بساط فکرت را درهم می شکست و سحاب عدل ریاض خرمی و نهال عیش و شادکامی را تازگی می داد و حداد خرد به مصقل مؤانست و مصاحبت زنگ و وحشت و مخالفت از روی آینه دل مسی زدود و سیرت خیر در نفس شریف متمکن و صورت مغایرت از صفحه ضمیر مرتفع و با وجود احساس مخالفت امیره حسام الدین ذات شریف از مواد عناد متأذی و در فضای خاطر اشرف دائما انبعاث مودت و موافقت و انسیت مقابل و محاذی و سببی که وسیله ترفیه احوال ملك و ملت و تیسیر معیشت اهل دین و دولت باشد مقصد تمام می دانست و از آن حیثیت که انقطاع احسان را مستجلب ملالت و شکایت می دید ، نفس زکیه علیه که معتاد به احسان بود و همم عالی را بر تألیف و تمزیج جانبین

بیه‌پس و بیه‌پیش مصروف داشتن ، نزد حق و خلق مستحسن و مرغوب دانسته، عالی جناب امیره ساسان - سپه‌سالار رانکوه - را که حیثیت بزرگی و اصالت او گذشته است و آباء کرام و اعمام عظام ایشان همیشه وسیله اصلاح ذات‌البین بوده‌اند، مقرر فرمود که شرف خدمت امیره دریابد و بنیان دوستی و یکجبهتی را به اساس عهد مستحکم سازد و رفع مواد کدورت و حک حروف معاندت از دفتر پریشانی نماید و مجلد بیاض اخلاص را به اقلام راستی ، ارقام محبت تازه ثبت سازد . چنانچه بر سواد خوانان روزگار حرفی از سطور کتاب اخلاص ناخوانده و معنی اشعار از سفینه اعتقاد پوشیده نماند و وظایف ابوت و قاعده بنوت تا دامن زمان مخلد ماند و از تشکیک مشکک ، صفای چهره عهد منزّه گردد و در مقدمات عهد و پیمان مجال تخلف احدی از مدلول آن محال شمرده آید . بدین معانی امیره ساسان را با تحف و تبرک روانه خدمت امیره حسام‌الدین گردانید .

امیره ساسان چون فرصت و مجال مجالست و مکالمت دریافت ، مفهوم کلام «صلاح الانام هدی للمتقین» را به تقریر نرم و شیرین به خدمت امیره معروض داشت . بر مصداق «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَذِّنَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنَبِّرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» مقالات را وقعی ننهاد . بیت :

گفت بامن هر چه می‌گوئی خلاف آن کنم

گر همی خواهی محبت زین سخن خاموش شو

امیره ساسان را مدت چهل روز نگاه داشت و بعد از این روانه ساخت چون شرف ملازمت اعلای جهانبانی خانی حاصل کرد ، نواب سلطانی عدم التیام مودت طرفین را به آیات و بینات و دلایل و شواهد عقلیه ترتیب کرد که عزیزان بیه‌پس از غایت طغیان و استغنا مختار و گسسته مهار و از دریافت اطوار ناپسند مخالفان بدکردار، بنابر صلاح انام روزگار بردباری این جانب

را ملاحظه کرده ، گرفته عنانی را شعارگردانیده‌اند و چشم فکر ایشان از ادراک صورت فروتنی بی‌نور است که غرض و فایده‌ای غیر از این که آتش فتن را به زلال حلم تسکین دهد تا اهل اسلام روزگار به فراغت گذرانند چیزی دیگر نیست و گرنه بیت :

کان که از گوهر خود هست به تمکین و وقار

گوهر خود نکند هرزه به هر جای نثار

آری گفته‌اند که اشتراك و انعقاد محبت فیما بین، کسی [را] میسر است که در آن ماده محتاج و معاون یکدیگر باشند . اگر احدی منتظر اخذ و دیگری مجد و مصر قبض باشد ، غیر از اختلاف و ملالت صورت نبندد . مثال نائی و مستمع است که سبب محبت و طاعت نائی با مستمع جر نفع است و صحبت مستمع با نائی به سبب جذب لذت . اگر اختلاف دواعی باشد ، صحبت میسر نگردد و نظام اختلاط ملحوظ نشود . [مصرع] : فکر زاهد دیگر و سودای عاشق دیگر است . بیت :

بر رخ او ز سر او پیدا است      که دلش پر ز حقد و کینه ماست

امیره صورت مخالفت را به صفحه خیال نقش بسته و در صفای بیاض نیت ما ارقام مودت و محبت محرز است ، ورود این معانی که از موضوع یکجبهتی و مودت است مستبعد شوق کلام به ادای معنی مسئله الفت کشیده گفته‌اند که الفت آن است که آراء طایفه و عقاید ایشان در معاونت یکدیگر ، متألف و متفق باشد والا الفت میسر نگردد و نزد اهل حکمت مقرر و محقق است که اگر کسی متحلی به اصناف کمالات باشد تا از او ترقب نفعی با ترهب ضرری نباشد ، عقل اقدام به مدح او را واجب نداند و چون از این دویکی باشد ، از برای جلب نفع یا دفع ضرر تقرب به ذکر جمیل [را] مستحسن بل واجب شمرده . بیت :

هر کس از بهر ارتفاع تورا می ستاید به گونه گونه جدا  
 الامان الامان مشو غره می نیرزد به دسته ای تره  
 هیچکس را تو استوار مدار کار خود کن کسی به یار مدار  
 امیره در این محل هر چند مصر به شرارت است، اما عاقبت به ندامت  
 «لَا دَوَاءَ لَهُ» گرفتار گردد. شعر:

لا يغرس الشر غارس ابداً إلا اجتبی من غصونه ضلماً

### [فصل پانزدهم]

در توضیح عزیمت توجه رکاب همایون اعلائی خانی  
 به اردوی شاهی نوبت چهارم در تاریخ سنه است عشر و تسعمایه

چون تحصیل فضایل و کمالات علوم، تدابیر ملکه شریفه نفس قدسیه  
 و ذهن زکیه علیه خانی بسود و در کشف مشکلات و مکاشفات صوریه و  
 معنویه سوانح حالات، طبیعت مبارکه مستعد ازلی و در اکتساب این  
 تحصیل به معدات غیری محتاج نبود، در آن حین که امیره ساسان را از  
 رانکوه روانه بیه پس می گردانیدند، باوجود مواضعه که با نواب شاهی در  
 نهضت و رکضت رکاب همایون بعد از نوروز سلطانی، به دریافت شرف  
 ملازمت شاهی و انتشار صیت فرمان بری و طاعت داری، رقم تأکید یافته  
 بود و دامن دولت از لوٹ کذب و خلف قول و نقض عهد که علامات نفاق  
 است، منزّه و بری، بدین امنیت فکر صواب انجامش که مطابق رقم تقدیر  
 است، موافق قول صادق گردانیدن را لازم شمرد و بدین نیت رکاب فلك  
 قدر اعلائی متوجه لاهجان گشت. و در آن وقت نیز که امیره ساسان از  
 بیه پس معاودت نمود، قریب نوروز سلطانی بود و ایلچی همایون شاهی  
 هم به طلب اعلای خانی رسیده و بعد از ده روز عالی جناب خواجه زین-  
 العابدین که منصب وزارت بعضی ولایات داشت، هم به تأکید طلب از

جانب نواب شاهی آمد و به اشارت گماشتگان درگاه شاهی، ایلچی اول را روانه ساخت و خود معد و ممد مرافقت و ملازمت سلطانی شد تا در رکاب عالی متوجه اردو گردد. و از آن حیثیت که از تقیه و احتراز، فایده انقطاع طلب مترتب نمی شد و از مصباح نفس مطهر شاهیه، صور انسوار عطوفات و مرحمت پدران به مشکوة تدل محسوس و سرئی می گشت، بر مصداق «وَلَا تَنْقُضُوا أَدِمَاتِكُمْ بَعْدَ قَوْلِكُمْهَا» عزیمت توجه اردو تصمیم خاطر انور گشت و منجمان ماهر که مستحضر ادله سعد و نحس کواکب بودند، در ماه صفر اختیار ساعت خجسته آیت کردند و به اصطربلاب فتح و فیروزی، طالع زمان حرکت را اختیار کردند و ساعت را رقم سعادت گردانیدند و حقوق خدمات تامه مخدده حضرتی عم و اب شهیدین مغفورین که به نسبت نواب شاه کامیاب نصب العیون کافه انام و روشنی باصره خواص و عوام بود، فرایاد خاطر مقدس مطهر آوردن، به خاطر اشرف اعلی خطور کرد و وسیله تمهید این مقدمات خواجه زین العابدین شد که تحریراً به ملازمان عالی شاهی رساند و منشیان بلاغت دثار به قلم براعت و فصاحت، مضامین شریفه انشاء کردند و تیزتک تقریر، از صحرای ضمیر به قلم تحریر، بیرون جهانیدند و خواجه زین العابدین به کمند تحریر در آورد و به خانه بیاض مضبوط ساخت و عنان مراد دردست قاصدی داد و روانه درگاه عالم پناه ساخت و حضرت قاضی عبدالله را که به فتون کمالات متبحر بود، جهت دریافت مدعا و اطلاع مافی الضمیر و اکتساب حالات اردوئی مقرر فرمودند، تا در توجه سرعت واجب شمرده، به ذهن مستقیم و نور ضمیر، غرض و فایده و مبنای تأکید طلب اعلای پادشاهی، نواب عالی را معلوم کرده، خود را به لمر به ملازمت برساند تا شروع توجه به جانب اردو به بصیرت بود و به صحت توجه اطمینان حاصل آمد.

حضرت قاضی از سر اخلاص مرتکب این خدمت شد و رقم بندگی بر صفحه جان کشید و متوجه اردو گشت .

اهل ملك گیلانات را از عزیمت توجه رکاب همایون به اردو ، خیل خوف و هراس برضمایر استیلا یافت و سپاه رعب و فزع، دردل آن فوج جمع آمد و متحیر و پریشان روزگار گشتند که آیا از خاندان طیبین و طاهرین سادات و سلاطین دارالامان گیلان چه هفتوی به درگاه حضرت عزت شده که همه به گرفتاری عقوبات زمانی محو و متلاشی گشته اند و اختری از برج سعادت و گوهری از درج سیادت و دری از دریای طهارت و بدری از فلک ولایت و رسالت و نهال تازه بری که در باغ سلطنت و عدالت پرورده است و سایه بر سر سکان ربع مسکون انداخته و همای عاطفت جناح مرحمت بر مفارق اهل ملك گسترده ، هنوز لذت آسودگی به خلق نچشانیده ، از منشا و مولد و مسکن طیران می نماید .

احوال ممالك از این حالت پریشان و خراب و رعایا و رعیت ، در غایت اضطراب . و در آن محل از نواب عالی خانی هم ولسدی در وجود نیامده که عوام و خواص بدان متسلی گردند .

حضرت اعلائی به نور ولایت و کیاست احوال خلق را که چنین دریافت ، صورتی که دل بستگی و وابستگی را شاید به ظهور رسانیدن لازم دانست و از آن حیثیت که عمارات عالیة سلاطین ماضیه از قدوم نا مبارک بیهسیان ویران و منهدم گشته بود و از مسکن و مکانی ناگزیر ، معمار طبع لطیف که مهندسان طبایع و استادان قوای نباتی از صنعت اختراع وضع و طرح ، سر در نقاب عجز می نهادند ، به بنای عمارت مبارک لاهجان شروع پیوست و طرح آن را به کلك بصارت بر لوح مهارت کشید و اختر شناسان رخشنده رأی ، در اختیار وقت ، دقایق تیقظ مرعی داشتند و به بدیع تر

وضعی بنا نهادند و قاعده آن چون اساس دولت رسوخ پذیرفت و اتمام آن در عهده اهتمام علاء الدین که سپهسالار لاهیجان بود و دیگر امرا فرمود و رکاب همایون جهت ضبط رانکوه متوجه گشت و عمارت مبارکه که قصر قیصر در جنب آن دم از قصور می‌زد، در مدت دو سال سمت استکمال یافت و از کمال صنعت رشك نگار خانه چین آمد. ابیات:

هر طاق از رواق تو چرخ زمین ثبات

هر خشت از اساس تو جام جهان نما<sup>۱</sup>

در ساحت تو مروجه جنبان بود شمال

در مجلس تو مجمره گردان بود صبا

دارالسلام را به وجود تو افتخار

ذات العمد را به وجود تو التجا

بر گوشه‌های کنگره‌ات پاسبان به شب

صد بار بیش بر سر کیوان نهاده پا

در زیر طاق صفه‌ات ارکان دولتمند

همچون ستون ستاده به یک پای دایما

خورشید ذره وار اگر یافتی مجال

خود را به روزن تو در افکند از هوا

بـا د ا همه مبارک و اقبال و شادیت

پیوسته خواجه تاش غلامان این سرا

گردون به لاجورد ابد هر کتابه‌اش

تحریر کرده دام لك العز و البقا

نواب عالی همایون به رانکوه نسق هر بلوک و طریق سلوک به کار کنان

و سرداران رانکوه و تنکابن و گرجیان تفهیم و تعلیم فرمود تا قدم از دایره فرمان بیرون ننهند و در امور متیقظ باشند و جهت تشمیم رایحه اخلاص حکام و سلاطین مازندران، جناب مولانا یحیی چولابی را که ارقام فضل و قابلیت او ثبت صفحات خواطر اهل ایام بود فرستاد و با ایشان در باب توجه رکاب فلك قدر به اردوی شاهی مشورت در میان نهاد. آقاسرستم که نقوش کینه دیرینه او رقم دوام و ثبوت داشت و در عدم اطاعت نواب شاهی تمام حکام را شریک گرفتن مدعا و مقصود بود، قصه توجه رکاب سعادت قرین به اردو مطلقاً رخصت نداد.

اما حضرت میر عبدالکریم که چهره عقیده اش به نور محبت جبلی و صداقت اصلی خاندان سلطنت علیه متجلی و ضمن ضمیرش از کدورت ریا متخلی بود، اصلاً و قطعاً تأخیر و تسویف جایز نشمرده و مزید عز و بختیاری و سلطنت و کامگاری در توجه رکاب جلالت به اردوی شاهی دانست. بعد از اطلاع ضمائر اولیا و اعدای دولت، اعلام سلطنت به تخت لاهجان منصوب گشت و خورشید سعادت بدان مقام پرتو انداخت.

در این اثنا از جانب شاهی ایلچی دیگری هم به تأکید طلب از اردو رسید، نواب همایون خانی سپه سالار لشتن شاه را طلبید و سفارش آن حدود بهوی نمود و کارگیا امیر کیای گوکی را هم به لاهجان آورد و صلاح و فساد گو که بدو منوط فرمود که در سوانح حالات بر نهجی که صلاح دولت قاهره در آن باشد، به مراقت و موافقت امرای نامدار عالی مقدار سرانجام دهند و از مکر و خدیعت اهل ضلال واقف و آگاه باشند و به تدابیر صواب و صلاح دفع افساد و مواد اکراه نمایند.

چون نواب عالی از نسق و نظام مهام گیلان فراغت یافت، لمعه انوار رای عالی مهیج نقل و حرکت گشت و لوای نصرت به منکب توفیق

متوجه دیلمان شد و آن بقعه مبارکه از سایه پروبال سیمرغ چترزینت یافت و بواسطه صلاح بریت (؟)، چند روزی به دیلمان مکث نمودن جلوه نمای خاطر اشرف شد و به احضار کارکنان و سرحد نشینان و خانادیه و رستران اشارت علیه به نفاذ پیوست . بمجرد ایما همه جمع آمدند . زبان گویا به سفارش ملک و ملل و حفظ قوانین دین و دول ناطق گشت که نطق جد جزیل و سعی نجیح و جهد جمیل در میان جان بندگان و رقم ترك براقدام تکاسل و تغافل کشند و دقیقه ای از امور مسلمین فرو نگذارند و در عهده داند ، تا به بازخواست بلیغ مؤاخذ نگردند و از قید بلا و شبکه عنا رستگاری یابند . و جهت بدرقه رکاب جلالت و آداب ملازمت و طریق خدمت ، کیا رضی کیای سپه سالار دیلمان [را] تعیین فرمودند و از راه آردوی سامان متوجه لیسو گشتند .

چون شرف نزول به لیسو ارزانی یافت ، تمام اعیان و اکابر و اصاغر شکور ، دولت آستان بوسی حاصل کردند و از انواع نوازش و عنایات پادشاهانه سر بر فلک سودند و در باب نسق و نظام امور ، چون سخن در پیوست که از الکه هائی که در تحت تصرف نواب عالی خانی است ، به استحکام شکور الکه ای نیست و حیف است که جائی چنین ، از قلعه ای که حصانت و پناهی را شاید خالی باشد . مردم کهن سال زبان دعای دولت گشادند که در پشت لیوما ، محل محکمی است که سابقاً هم قلعه بود و دزماشین نام داشت اگر مجدداً به عمارت قلعه اشارت شود ، امید که چون بنای دولت استوار و پایدار گردد .

این اندیشه مقبول طبع همایون افتاد ، به یرق مایحتاج قلعه اشارت علیه شرف صدور یافت .

بعد از بسط مهام شکور ، عنان سعادت از راه یوج به صوب لمر

منعطف گشت. شب که به یوج، بدر سلطنت نورسعدت داد واز کرامت ایزدی چون صبح دولت روی بنمود، پای طلب به رکاب مراد آورد و به فرس ماه سیر سوار شد و به افق جبال لمسر که خورشید آساطلیعه افروز گشت و جهانیان از آن شاد و خرم شدند، از شام تفرقه و تردد توجه حضرت قاضی عبدالله به اردو و تأخیر معاودت که خاطر اشرف مکدر بود، در آن وقت روشنی یسد یضای صبح سعی و نسیم سرعت اقدام جهد نجیح قاضی مشارالیه بر مصداق «وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ فَسَنُؤَقِّدْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» در مقام فرمان بری ظاهر گشت و صفای روز طرب از معاودت به خیر حضرت قاضی عبدالله پدید آمد و از فوحات نافه عنایت و مرحمت نواب شاهی رایحه خیر و خوبی به مشام اعلای خانی رسانید و خلعتی خاصه اخلاص شاهی لایق اندازه قد عقیده بلند روز افزون همایون آورد و قامت سروسعدت از غموم دی تفرقه آزادی یافت و بر مثال روزگار ربیع، بهار خلعت فرج و شاد کامی پوشید و بر مثال شکوفه، تاج مرصع کرامت به فرق مراد نهاد و جهت اطمینان خاطر انور اعلای خانی [بیت]:

اقبال نامه ای بسه سعادت سرشته ای

از شاه حیدری صفت خلق و خو حسن

از جیب مراد بدر آورد. حاصل مضمون نامه آنکه از دیوان فضل، نصرت شامل، نصیب خسرو کامل شده، هر که را غنچه دل از غم دهر در هم بود به نسیم این خبر شکفته گشت و صدف گوش از گوهر این مژده پر شد.

نواب عالی بعد از استفاضة این بهجت، به اتفاق حضرت قاضی عدیم-الثانی، عمان المعانی، فتح در پیش و نصرت در عقب، با جنود مقاصد در یمین و یسار، لوای کامرانی به لمسر ارزانی فرمود و مشعل سلطنت شب سعادت تا روز به دولت سرای لمسر مبارک افروخته شد.

مسیح صباح چسون نفس مشک آسا بگشود ، رای مهر ضیا به قانون ممالك ، ابواب قواعد ممالك را که کوتوال طبقه هفتم گردون ، از ادراك آن عاجز بود، مفتوح فرمود و کوتوال قلعه لمسر را به اختصاص التفات احتیاط قدر و منزلتش افزود و از نتیجه نیکو خدمتی و اطوار طاعت داری صورت مزید درجات قدر و علو مرتبه بدو بنمود و از لمسر به مراد دل سوار دولت شد و سراپرده شب استراحت به دریاوک کشیدند و اطناب خیام بدان مقام استوار گردانیدند . فانوس مراد که تا سحر قیام روشن باد افروخته ساختند و مجلس شب عشرت به نشاط گذشت .

در آن اوان از نزد ملك كاوس - حاکم رستم‌دار - کتابتی رسید که پدر او ملك اشرف ثرار اختیار کرده ، نزد آقا رستم به استتلاب لشکر رفته است و داعیه تسخیر لاره جان دارد . از مضمون این کتابت اگرچه طلب کجکه مفهوم می شد ، اما باوجود توجه رکاب همایون به اردو ، عذر صریح بود ، کجکه دادن میسر نشده تا مراجعت به خیر اعلای خانی ، ملك اشرف تسخیر لاره جان کرده متملك شده بود .

نواب همایون از دریاوک به راه میزوج عنان عزیمت به قزوین معطوف فرمود . چون شمامه خبر توجه رکاب عالی به مشام شعور و وقوف سکنه قزوین رسید ، طبقات مردم قزوین از اهل شهر و رستاتیق ، سادات و رشائیق ارباب علم و تحقیق ، به آواز صفیر و صدای نفیر به استقبال استعجال واجب شمرند و غبار مواکب همایون را کحل الجواهر عیون اعیان ساختند و به تعظیم و تکریم هرچه تمامتر و احترام هرچه کاملتر به شهر در آوردند و قریب شهر در دوازده مقام گاوها را قربان کردند و چندان نثار پایمال اعوان و انصار نمودند که دیده سپهر خیره می گشت.

چون فرزند شاه محمود جان صفای اخلاص آباء و اجداد و حقوق

خصوصیت و نتیجهٔ مودت و محبت با خاندان سلطنت و خلافت دانسته و دریافته بود، استدعا و التماس نزول رکاب میمون به مقام ایشان وسیلهٔ حصول مرام نمود و مبالغهٔ مالا کلام را باعث صدق کلام و موجب خیر و خوبی عاقبت و انجام خود دانست که به مرور ایام حسن این خدمت مخلد و پایدار خواهد ماند .

نواب اعلای سلطانی بواسطهٔ محبت قدیم ، این مسئول و ملتزم را به نجات مقرون ساخت .

فرزند شاه محمود جان واقعا آنچه شرط خدمت و آداب مروت بود، تقصیر نکرد و سه چهار جا اقمشه و امتعه پاننداز و نقود اخلاص از سر نیاز نثار قدوم نواب دوست نواز عدو پرداز کرد . و داروغهٔ قزوین از سر صدق و یقین آن شب تا روز مبین ، جبین خدمت بر زمین عبودیت نهاد و به دریافت ملازمت ، حواس را پاس انقباس اشارات و خدمات می داشت و مساعی اقدام خدمتگاری در همه مهام بر نهج نظام در مقام محمود افتاد .

از منزل مسعود محمود ، نواب عالی، حضرت شرف الدین قاضی- عبدالله را جهت اعلام توجه اعلام عالی و اخبار حرکت رکاب متعالیه و صلاح امور و کیفیت سیر و سلوک ، روانهٔ اردوی شاهی گردانیدند .

و از بلده قزوین نیت حرکت رکاب سعادت به پایهٔ سریر پادشاهی شاهی بلندگشت . و به موضع یزده رود مقام نزول اختیار شد. فرایشان چابک دست خیم احتشام بدان منزل مرام نصب کردند . نواب همایون شب بدانجا بر آسودند .

روز دیگر موضع صابین قلعه را سایه گستر لوای سلطنت ساختند و آن موضع مخیم جلال گشت. روز دیگر که پادشاه ممالک افلاک پرتو نور بر اهل نشمین خطه خاك انداخت ، مواکب همایون چون کوب مسعود میمون

در طی منازل بودند که به حد قران شمس رسند از آن منزل بعید کوچ کرده، به چشمه حبیب سلطانیه که آب خوش گوارش روح را راحت می‌افزاید، نزول جلال اختیار کردند. چون آسیاب مدور فلک تدویر کرد، عبیر بردامن پیرهن مشکین حریر کره اثر افشاند و مجمر زمین از بخور آن پر شد. فوحات راحت به مشام خلافت شهریاری سلطانی رسید و وجود شریف به مکان استراحت قرار گرفت.

و چون سلطان فلک به نور تدبیر شمع ضمیر بیفروخت و در اخراج ظلمت جهانگیر شبگیر کرد، سپاه سیاه شب را که تاب تیغ سیاست شحنة روز نبود، هزیمت اختیار کرد. صبح سعادت که روی بنمود، سلطان سریر سلطنت و خلافت اعنی اعلای خانی از متکای آسایش بیداری یافت. میلان خاطر انور به حرکت سریع شد و گلگون مراد در زیر ران آورد و متوجه مدار قبله حاجات گشت.

در آن حرکت شمس‌الدین محمد که اختیار تمام شیخ نجم ثانی بود رسید و لباس خاصه از خلعت خانه خلدبرین آسای شاهی که هدیه منزل و عطیه بی‌بدل است آورد و به وظایف تهنیه‌القدم تحفه منزل مراد ساخت و در رعنایات شاهی نثار کرد و در رکاب فرقد سای همایون برآسوده، به حکایات مرحمت و عطاوات شاهی طریق ملایمت و منادمت مرعی داشت و از زمزم کعبه مرام، طعم زلال مقصود چشانید و تا دمرلقیا شرایط ملازمت و خدمت به تقدیم رسانید.

در آن افق از نجم مسعود نور خبر متضمن معنی «وَجَعَلْنَا هُمْ أَذْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ» به مراقبت و محافظت ساعت سعید رسید که قمر سلطنت و عدالت مقیم دولت باشد، تا چون دور قمری از اجرام منحوسه سالم گردد، به سعادت مقارنت خورشید سپهرشاهی شرف

استفاضه حاصل آید .

دو روزی که نواب عالی را بنا بر رعایت ساعت و صلاح دولت قاهره بدان حدود دمرلقیا توقف فرمود، عالی جناب ملك محمود جان قزوینی، وزیر و قاضی شمس الدین، صدر پادشاه گردون سریر، به همین منزل وظایف ملازمت بجای آورد و پیش کشی گذرانیدند و از رهگذر خدمت و فیض ملازمت حظی کامل یافتند .

در این اثنا از جانب فلک جنابی نجم ثانی مبشر صادق که سعادت قدمش به کرامت «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» شاهد تمام بود، رسید و به اشارت کلام صادق المضمون وَتَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَ مَكِّمُكَمُ الْاَلَى كُنْتُمْ تَدْعُونَ بشارت آورد و به نوید «واقرب الوعد» مشرف و مبتهج ساخت که در این زمان به انتقال مکان مصلحت تمام است .

حضرت سراجاً وهاجاً که وظایف خدمتگاری و لوازم بندگی ایشان به مکان احما د پیوسته و آثار طاعت داری و اخلاصش بر صفحات صفای خواطر «کحدیقة تجری من تحتها الانهار» روشن و چون روح در ابدان زاکیه روان است، از شمامه راحت فزای مروات و مکرمات حضرت نجم فلک دوم، امارت و عظمت که لحظه فلحظه از میجر اخلاص نکهتی تازه به مشام نواب همایون می رسید، معرفی آغاز کرد که آثار مردمی ایشان جز به گوهر اصلی و جرهر جبلی حمل نتوان کرد . اما بیت .

این همه خاصیت عدل است و داد

وین همه فرزند نو از عدل زاد

محقق است که مظاهر و مآثر افعال خیر و اعمال بر حضرت شیخ از آثار دولت روز افزون همایون مترتب شده و توفیق منعم بیچون درهمه حال رفیق و رهنمون است. چه بعضی اوقات که تسیر اختر برج سلطنت به حد

قران نجم بد اختر رسیده بود ، آن نابکار دائماً به افروختن آتش پیکار ،  
 آب از روی کار می برد و از باد پیمائی ، آب هوا و هوس به غربال می پیمود  
 و چشم بی بینش او از ظلمت بخت بد ، چنان خواب آلود روز غفلت بود که  
 از روشنی صبح افق اعلائی خانی آگهی نداشت . ناگاه لطیفه ای از پرده  
 غیب روی بنمود و شهب صفت شهاب نحوسست تاب اشعه خورشید سعادت  
 نیاورده محترق گشت و چون نیازك محو و متلاشی گشت . بیت .

ستاره را همه بر سمت طاعت تو مسیر

سپهر را همه بر قطب دولت تو مدار

ز کبر دشمن آتش نهاد او می خواست

که زود میر شود زود میر شد چر شرار

اکنون که جرم نیر سعادت در مسایرت به محاذات قطب نجم سعد  
 دوم فلک رسیده ، جنود فتح و نصرت به استقبال همایون دواسبه استعجال  
 می نماید . بیت :

خواهی که چو گل از دمت آسوده شود خلق

چون غنچه بر آن باش که گردی همه تن دل

بعد از تمهید مقالات لسوای سلطنت به منکب سعادت مرفوع گشت

و سیمرخ چتر بال و پر برگشاد و به حرکت سریع شد .

از ملاحظه تعظیم امرای جلالت اساس شاهی و وظایف استقبال  
 مقربان پادشاهی مثل محمد بیک و لله بیک و محمود بیک و زینل بیک و  
 خوش اندام بیک که سرآمد امرا و سرهنگان بسارگاه بودند ، زبان استعجاب  
 خاص و عام به ادای معنی کمال تعظیم ، گوهر بارگشت و ذات مقدس انگشت -  
 نمای انام ایام آمد و بی مکث و درنگ نواب عالی خانی به شرف مقاربت  
 بساط خیم شاهی سریع رو شدند و در وقت دریافت وصول نور کعبه مرام

ندای «وَأَدْخَلْنَا هُوَ حِمَّتِنَا إِذْهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» به گوش مراقبان الهامات رسید و چون پرتو نور سرور چهره مبارک شاهی مرئی گشت، به خطاب «فَاخْلَعْ فَعَلَيْكَ يَامُوسَى» بشارت اشارت رسید و از ورود این سعادت نواب خانی سجده شکر واجب شمردند و بر مصداق آیه کریمه «وَيَدْعُوذُنَا رَغْبًا وَرَهْبًا وَكَافُوا لَنَا خَاشِعِينَ» دعا و ثنا لازم دانستند و به اجابت دعا از مقربان ظل الله، به منطوق «فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَفَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ التَّوْبِ الْعَظِيمِ» شرف اختصاص حاصل شد و در منازل و مراتب قرب بی واسطه از خلعت خانه «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» تشریف کرامت یافتند.

بعد از حظ کمال الثفات و دریافت سعادت ملاقات و شرف اختصاص عطوفت سمات شاهی دریلی خرگاه زینل بیک، به خرگاه پادشاهی که مماثل و مشابه خرگاه فلکی است، درجات اعتلای شأن و ارتقای مکان تضاعف پذیرفت.

روز دیگر که پادشاه ممالك افلاك جواهر انوار بر مفارق موالید نثار کرد، نواب عالی تحفه های لایقه به تحفه اخلاص ملاصق و ملاحق ساخته، به نظر کیمیا اثر همایون شاهی جلوه داد، به عیار قبول تمام نمود.

اتفاقاً در آن وقت از سرحد خبر رسید که شاهی بیک خان از طرف ازبك خروج کرده، تسخیر خراسان نموده است و اولاد سلطان مغفور سلطان حسین میرزا را از خراسان اخراج کرده، چاشنی تسلط و تغلب بلند و قوام لاف و گزاف او بغایت قوی و ناپسند. از استماع این اخبار سپاه شجاعت و جنود ناموس و غیرت همایون شاهی به حرکت درآمد و تیغ ستیز در کف و انگشت تأسف به دندان اسف و زیغم<sup>۱</sup> تندى در صحرای طبیعت به خروش آمد و سنان تدبیر به الماس فکر تیز کرد و به قصد کین

افواج متغلبه ، عنان کوچ در دست عجلت داد و بلامجال در ارتحال و انتقال مکان به مکان زمان نمی داد .

در آن اوان از اقتضای قضا، مزاج مبارک شاهی از حد اعتدال انحراف یافت و به بیماری ابله مفضی گشت و خيام سلطنت در گزل دره ثابت الاقبال شد و در آن مقام مدت يك هفته اطناب خيام به او تاد تمکن استوار ماند چون «لَطْفُ اللَّهِ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ» به نوید شفا ملتفت بود، مسیح توفیق، آیت صحت بر او دمید و از سعادت شفا ، نصیب کمال یافت .

بعد از انصراف مرض از دامن سلطنت نسیم عزیمت خراسان از مهب خاطر اشرف وزید و فوحات شمال کوچ ، دماغ مبارک را تازه گردانید . از آن حیثیت که در عقبات مضایق مرام و شوارع مضیق مهمام همواره قوافل توفیق بدرقه طریق و رهنمای رفیق حضرت اعلای خانی بود، امرای شاهی به معاونت اعلائی کمر جد بستند و باعث رخصت شدند و از نواب پادشاهی شاهی اجازت انصراف ملازمت حاصل کردند و فرق مبارک را ۱ به تاج عنایت بیاراستند و خلعت عاطفت و مرحمت در بر مقصود کردند و کمر شمشیر طلا در میان بستند و اسب مراد در زیر ران رام گردانیدند و نایره تفرقه رابه زلال مکرمت تسکین دادند و شتاب حرکت کاروان غصه آرام گرفت و حکم جهان مطاع در باب اختیار تمام دارالمرز از آستارا تا استراباد به کف اقتدار اعلای خدایگانی بودن ، امر قضا مثال ، شرف اصدار یافت . و از آن جهت که نواب همایون شاهی، از حضرت نظام الدوله العلیه قوام المملکه السلطانیه سراجا وهاجا قاسما تفرس انواع خدمتگاری و استمشام روایح قابلیت و طاعت داری به نسبت ملازمان عالی نموده و افعال بر از او دریافته، سابقه التفات بر قامت بخت او انداخت و به عطیه خلعت خاصه و اسب با

زین نقره و تاج دولت و رجوع خلیفه الخلفائی سر افتخار به فلك دوار رسانید و در خدمت اعلای خانى روانه گیلان و مناشیر سلطنت و طوامیر حکومت به توقیع آئیم اَکَمَلْتُ لَکُم دینکم» مزین و مسجل گشت و نواب عالی پای عزم به رکاب معاودت آورد و رکاب عالی از منزل اردو به راه سلطانیه کوچ به کوچ متوجه گیلان گشت . نظم :

آن راکه پای بود نداد این طلب ز دست

وانکس که چشم داشت در این ره به پا نرفت

چون از خط آب گرم نواب عالی فراغت یافت به پساخان که الکة موروث و ملک قدیم است، نزول جلال و حلول اقبال واقع شد و آن ولایت از نور قدوم مواکب همایون ، زیب و زینت یافت .

پیکان تیز خبر مراجعت ، در حدقه چشم مخالفان سلطنت و اعدای مملکت از مژه افزون تر جا گرفت و رعایا و رعیت بر مقتضای «وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَادًا» و ایضاً «وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ فَذِیْرًا» از نوید طلوع رایات همایون فرحناک و شاد کام شدند. از پساخان آفتاب جلالیت به حرکت درآمد و به سمت الرأس دیلمان به منطوق «خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا» ثابت اللواگشت و فیض عام بر جمیع انام رسید و احوال ملک و ملت بروفق نظام انتظام پذیرفت و چشمه نوال - زلال عدل و رأفت به خلق رسید و از مشرب عذب احسان به مضمون «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ وَاعْلَمُ عَلَىٰ أَشَاكِتِهِ» سیراب گشتند.

### فصل [شانزدهم]

[در] بیان مقدمات بنای قلعه مبارکه سی هزار و قصه قتل  
شاهی بیک خان در دست نواب شاهی و فتح خراسان  
به تاریخ سنه ست عشر و تسعمائه

جوهر ذات مقدس اعلای خانى که بی تردد مثابه عقول فلکی و نفوس

ملکی است، به رکوب رفرف فکر و بدرقه صفای توجه به گرما به<sup>۱</sup> مایل گشت و عروج به معراج عقل کامل کرد و از لوح حافظه سطوری که ضابطه خیال در باب بنای قلعه سی هزار بود، برخواند و به مقربان بارگاه و امرای جلالت پناه از طوطیه و بنیان آن آگاهی داد که قبل از این به جمع آوردن آلات و اسباب و مصالح و معدات قلعه امر شده بود. کیفیت اطاعت گماشتگان بدین امر مشغول نگشته. مطیعان در گاه و خدمتگاران بارگاه، زبان به نعمت خدایگان جهان سپاه ظل الله بر گشادند و به گوش مستمعان بارگاه جلال صدای فرمانبری رسانیدند که طاعت داران خطه سلطنت، از سرعت امضای امر قضا نفاذ چندان معدات و مصالح بنای قلعه جمع آورده اند که ساحت قلعه به حدی تضییق یافته که سروران و سرداران را که کارفرمایان قلعه اند، بستر جز خاک و گچ و بالین جز سنگ و چوب نیست.

نواب عالی خانی از استماع این معنی زبان به تحسین بر گشاد و حسن این خدمت بغایت مستحسن افتاد و رکاب همایون متوجه بنای قلعه شد و به طالع میمون اساس کنگره های قلعه فلك ارکان در زمان محازات جرم کیوان به درجات میزان نصیعتی وضعی نهادند<sup>۲</sup> و مبنای این بنای مبارک به دوازده برج تقسیم فرمودند و در هر برج شرفه عالی و عمارات متعالیه بنا نهادند و به همه رکن بیوت موزونه مرفوعه مشید طرح انداختند و اتمام هر برج و رکن به عهده سردار الکهای نهادند و رکاب عالی از آن مقام متعالی مراجعت به خیر فرمود و در مدت سه سال متوالی به عون باری سمت استکمال یافت.

حصانت قلعه به مرتبه ای [رسید] که آبروی سد اسکندری می برد و از غایت ارتفاع، دست در کمر سپهر می زند و در جنب چشمه روان حیات رسان

دجله و فرات جوی خرد<sup>۱</sup> می نماید و حوضش آب کوثر را منسوخ می سازد  
و طاق دروازه اش طباق طاق کسری در طی نسیان می آورد. بیت:  
تبارك الله از ايسن قلعة سپهر آثار

که از نظاره وی خیره می شود ابصار

اتفاقاً در آن سال هوای ییلاق موافق مزاج مبارك افتاده بود . از آن  
جهت کواکب کامرانی تا غره ماه فروردین که نوروزگیری است به بیت-  
الخلافة دیلمان مقیم دولت شد . بعد از شکست هوا و هوس ییلاق ، طبیعت  
مبارک را هوس گلگشت سطوحات مخضرة فرحناک گیلان که کسوت ثیاب  
سندس خضر[۱] دربر داشت گشت و سبزه این مراد بر حدیقه خاطر اعلای خانی  
دمید . بدین عزیمت روز دیگر که بیت :

چرخ کحلی سرمه شب را به میل زر سرخ

همچو کحالان کشیده اندر دو چشم آفتاب

مواکب همایون از راه لیل متوجه رانکوه شدند و چند وقت در آن  
قلعه مبارک روزگار به خوشدلی گذرانیدند .

در این اثنا خبر رسید که حکام [مازندران] ایلچی جهت تجدید عهد  
و تأکید موثیق به دریافت شرف نفاذ ملازمت فرستاده ، در راه اند.

علت تامه بنیان اختصاص و بنای موالات عارضی حکام مازندران ،  
در آن اوان این بود که ایشان را رجاء ارجاع رکاب همایون به سلامت  
از اردو متیقن نبود . مثلاً این تردد که از خاطر رفع دیدند و لوای جلال  
خسروی را ثابت الاقبال دریافتند ، طریق [اطاعت] امر را شعار روزگار  
گردانیدن لازم دانستند .

چون ایلچیان رسیدند ، خدام علیه ایشان را دیده ، سید شریف را

همراه ساخت و به مازندران فرستاد، تا وظایف عهد و میثاق به تقدیم رسانند چون عزیمت توجه لاهجان تصمیم خاطر اشرف بود، تعاقب جایز نشمرده، متوجه لاهجان شدند .

اهل ملك ، نور حضور تشریف ركاب همایون را روشنی صبح بخت دانسته ، همه را اشجار بهار امانی تازگی یافت .

در این مذاق از سرحد خبر بشارت سمات فتح آیات رسید که غبار عصیان و شرار طغیان شاهی بیک خان از تندباد حمله دلاوران محو و متلاشی گشته و نسیم ظفر از مهب عنایت الهی وزیده و حدائق مراد شاهی دمیده .  
بیت :

بنفشه بر ورق گل دمیده شاه مرا

زمانه فتح دگر داده پادشاه مرا<sup>۱</sup>

بعد از دوروز ایلچی شاهی پادشاهی رسید و فتح نامه ای که متضمن قتل شاهی بیک خان بود آورد . بیت :

فتح ناکرده چو نافه سر آن نامه هنوز

به مشام دل و جان رایحه فتح رسید

به نقاره شادکامی اعلان واجب دانستند . چند روزی ایلچی را نگاه

[داشته] ، وظایف رعایت به تقدیم رسانیده ، حوصله آرزوی او را به عنایت پر کرده متسلی روانه گردانید .

### فصل [هفدهم]

ذكر ولادت حضرت شاه و شاهزاده عالمیان سلطان سید

علی کیا طول الله تعالی عمره فی ظل والده به تاریخ سنه

ست عشر و تسعمایه

ثُمَّ هُوَ وَخَشُونَتِ بَرُودَتِ يِيْلَاقِ كِهْ ذَهْنِ دَرَاكِ اَعْلَايِ خَانِي دِرِيَاقَتِ،  
 از سبکِ روحی، طبیعتِ مبارکه مایلِ هوای قشلاق شد و به دولتِ ازلی  
 استقامت به لاهجان فرمود و مخدره تنقِ عصمت و جلالت که چون فلکِ حامله  
 گوهرِ نجمِ سعادت بود، با وجودِ گران باری حرکتِ بغایت متعذر بود. در  
 مجالِ موضعی که بی‌ظنون ملال شایسته وضع و تخفیف حمل باشد، بهتر  
 از چاکِ رود که عمارتِ مبارکه و بساتینِ معموره از احداثِ [معمار] طبع  
 جدِ بزرگوار غفران شعار بود، موقعی و مولدی نبود. با لُضروره معتمدان  
 حضرت، چاکِ رود را محلِ سراپرده عظمت گردانیدند و منجمان دانسارا  
 مترصد نیرِ سلطنت و مترقبِ زمانِ ولادت ساختند تا در رعایتِ ساعتِ تیغ  
 احتیاطِ دقایقِ فرو نگذارند و صورتِ مسرت و شادکامی که مصورِ ازلی در  
 ایجاد و ابداعِ ذاتِ آن مظهرِ العجایب نقش کرده باشد، برعالمیانِ محظوظ  
 و مستفیض کردند و از فرطِ نشاط و سرور، دل‌های مخلصان پر حضور  
 و گوهرِ دعای عمر و دولتِ ازالسنه و افواه منشور شود.

برنمطِ نسق، بعد از چند روز، به ساعتی فرخنده و طالعی خجسته،  
 ماهِ منیری که به برجِ شرف در نقابِ جرمِ خورشید سپهرِ جلالت و پرده  
 اشعهٔ عظمت بود، به افقِ سلطنت و شهریارِ طالع گشت و هلالِ آسا  
 انگشتِ نمایِ فرح و شادکامی و رونقِ فزای غبطت و کامرانی ایام شد و  
 در شاهوار از صدفِ بهجتِ مستخرج آمد و به درجهٔ شرف، افسرِ سلطنت  
 گشت و در چمنِ سروری و گلبنِ بستانِ خسروی. شعر:

گلبن «أَذْبَتَهُ اللَّهُ ذَبَاتًا حَسَنًا»

بردمانید سپهر از چمنِ جاه و جلال

از پی خوابگهش در ازل آراسته‌اند

مهد فیروزه افلاك بسه انواع لال

مژده دهندگان این ولادت و رسولان هدیه این نوباهو باغ ولایت و رسالت، بدو طلوع بدر منیرا نشانه مقدمه حرکت ساختند و به سرعت حرکت، سبقت از فلک الافلاك گرفتند و مژده تحفه منزلات را وقت طلوع آفتاب به مقام اقبال لاهجان، به مسامع جلال رسانیدند. زمین و زمان از ورود این فیض مستفیض گشتند و غلغله و آواز نفیر و نعره به طبقات نه فلک، نظم:

آسمان ساخت در آفاق یکی سورچه سور؟

که از آن سور شد اطراف ممالك مسرور

و مهربان قدسی از استماع آن به سماع درآمدند و زهره با دستیاران انجم به مرافقت افواج مردم، الحان سرای طرب شدند. بیت:

سماعی می‌رود در مجلس ما

که می‌رقصند با هم مست و هشیار

ده شبانروز که حد بیداری چشم خواب آلود اطفال و دهه چله نشینان کبار اختیار است، لیلاً و نهاراً سرّاً و چهاراً، اوقات به عیش و عشرت گذشت و حضرت اعلای سلطانی ابواب خزاین گشود و دست عطایا به انعامات، وسیع ساخت. جهت ادای شکر و سپاس و شکرانسه حضرت منعم، به شکاف سیحون و آزادی بندیان جنایت مشحون معنی «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَتَهُ أَعْتَقَ اللَّهُ رَقَبَتَهُ مِنْ آثَارِ» شعار روزگار ساختند و طوی‌های فزون از اندیشه عقل ترتیب دادند و حکام و سلاطین و امرای صاحب تمکین و صغار و کبار مسلمین خطه گیلان و کوهستان زمین، بدین مژده دادن، نقد جان نثار قدم مبارک همایون گردانیدند و در تمامت الکه و ولایت و شهر،

مردم به صرافت خود بنای عیش و شادکامی ، به خوب‌ترین وجهی نهادند و اسباب طرب مهیا گردانیدند [و] به دف و نی و نقاره و می مطلق العنان بودند.  
شعر :

از پی تهنیت آیند ملایک چو ملوک

به در خسرو اعظم ز سر استعجال

تساکنند زهره نثار قدم میمونش

در انجم به ترازو کشد از بیت‌المال

رأى مبارك اعلای خانى كه چشمه حیات رسان و عقل کاملش خضر  
دائم البقا است ، چون به نور یقین ، دولت نو از چرخ کهن دریافت ،  
همچنانچه از ویرانی خاندان سلطنت بنای عمارت عالی به تازگی نهاده بود ،  
به تجدید اسامی شریفة آباء و اجداد کرام عظام المرحوم بالمرحمة الملك -  
العلام واجب شمرده و به احیای آن دستور ، میمنت عظیم فراگرفت و اسم  
مبارك آن در شاهوار افسر مملکت و سلطنت ، سلطان سید علی کیا نهاده ،  
تا از ثمره نهال اقبال دولت و بختیاری آباء و اجداد عظام متمتع و برخوردار  
و بردوام باشد اَللّٰهُمَّ مَتَّعِ الْمُسْلِمِينَ دِيُولِ بَقَائِهِ ، شعر :

در مقامی که نهد خنگ فلک سیر تونعل

ماه نو جای ندارد بجز از صف نعال

باش تا غنچه اقبال دماند گل بخت

باش تا طایر این بیضه برآرد پروبال

باش تا کنگره افسر گردون سایش

شود انگشت نمای همه عالم چو هلال<sup>۲</sup>

۱- دراصل : نکند . ۲- تا اینجا متن با قلمی غیر از قلم اصلی نوشته

شده است و متن يك برگ سفید دارد.

باش تا باز کند بال همایونش پر  
 عالمی را شود از سایه او فارغ بال  
 و ان سه نوباوه عز و شرف و جاه که هست  
 همه با خیل و حشم آمده در ظل ظلال  
 نقد احمد حسن و نور محمد و رضا (؟)  
 جمله از طینت پاکش شده درمهد جلال  
 خسرو دادکن و شکر به شکرانه آنک  
 همه چیزی به تو دادست خدای متعال

#### [فصل هیجدهم]

ذکر عهد و میثاق نواب سلطانی با حضرت میر عبدالکریم  
 و آقا رستم به تاریخ سنه [سبع عشر] و تسعمائه

بعد از کفاف مهم سور و اتمام حضور شرف ولادت شاه و شاهزاده  
 سلطان سید علی کیا، رکاب همایون از لاهجان به رانکوه متوجه گشت و آن کشور  
 از فر حضور شریف، نور سرورو بهجت از سر گرفت.  
 چند روزی که اوقات مبارکات بر نهج ازمان گذشته به نشاط گذشت،  
 سید شریف با ایلچی میر عبدالکریم و آقا رستم از مازندران مراجعت نمود  
 و قواعد عهد و شرایط میثاق که با حکام و سلاطین سمت تأکید یافته بود،  
 معروض داشت و صورت تعهد آقا رستم، به اصلاح ذات بین و امتزاج  
 طرفین بیه پس و بیه پیش و ایلچی را بدین مهم فرستادن هم تمهید نمود.  
 حضرت سلطانی خانی به فکر دور بین و نور یقین، بیت:

خوانده از چهره امروز نقوش فردا

دیده از روزن آغاز لقای انجام

دانسته و تحقیق فرموده که سر رشته این خیال از دست صلاح و

صواب اندیشان رفته است . اما بنابر رعایت خواطر سلاطین مازندران که در آن اوان حدیقه دوستی و گلستان يك جهتی فیما بین حکام مازندران نصرتی تازه گرفته بود ، ایلچی خود همراه ایلچی آقا رستم به بیه پس فرستادن از صلاح وقت دور ندید .

چون ایلچیان صحبت امیره دریافتند و سخنان مصلحت آمیز آقا رستم به گوش امیره رسانیدند ، الحان صلح ، سامعه امیره دریافت . بعد از دریافت تلقین ، مذاق صلح به کامش تلخ آمد و به ناکامی ، ایلچی آقا رستم را عاید گردانید .

نواب عالی امل مکذوب آقا رستم را در این ماده که از جانب امیره مایوس دید ، امنیت عقد عهد که آقا رستم مستدعی بود ، به اسعاف مقرون گردانید و بنیان عهد و اساس يك جهتی با حضرت میر عبدالکریم و آقا رستم سمت تأیید یافت و حوصله مقاصد ایلچیان را به عنایات خسروانه مملو گردانیده ، روانه ساخت .

چون ایلچیان به پاسگاه میر مرحوم رسیدند ، خبر موت آقا رستم شنیدند . ایلچی آقا [رستم] از خیال رفتن بازگشت و آستان فلك شان اعلای خانی را مرجع و بازگشت خود ساخت و ایلچی حضرت میر عبدالکریم را باد پای توجه به جانب مازندران سریع رو شد .

حضرت میر عبدالکریم چون نخل آرزوی خود را به بر مقصود رسیده دید ، به استصواب اعلای همایون ، به قرینه و وسیله عهد سابق ملك بهمن ، از او کجکه طلبید و سپاه خود را معد ساخته ، متوجه تسخیر ساری گشت و آقا محمد فرزند آقا رستم را از ساری اخراج نمود و از شجره مطلوب ثمره مقصود حاصل کرد و بر خوردار و حاکم تمام ولایات مازندران شد .

## [فصل نوزدهم]

شرح حالاتی که از گردش زمانی و ادوار فلکی  
حادث گشته بوده به تاریخ سنه [سبع عشر] و تسعمایه

نواب اعلای سلطانی که غرق گرداب خدمات پادشاهی شاهی بود ،  
از فتح جدید خراسان که نصیب غازیان نصرت شان شاهی گشته ، قاضی  
عبدالله را بایش کشی های لایقه ، به رسم تهنیت فتح ، از راه مازندران به  
طرف خراسان روانه اردو ساخت و به سبب بعد مسافت ، صورت تقصیر  
در آئینه ضمیر نواب شاهی بنمود .

نواب سلطانی که از لاهجان نهضت جلال فرموده ، متوجه دیلمان  
گشت ، هوای تلال سردسیر اردوی سامان که طبیعت مبارکه بدان معتاد بود  
خاطر کشید و آن مقام از اطناب خیام ، به اوتاد خلود و دوام ، مزید احتشام  
یافت .

ایلچی همایون شاهی رسید و ترجمان تقصیر و تهاون پرسش و ارسال  
مشلق خراسان دوست تومان طلبید که امرجهان مطاع از این تعلل به همه  
ممالك جاری گشته است و زمان ایفاء ترجمان را بغایت مضیق گردانیده و زبان  
معذرت بدین معنی کوتاه ساخته و به این ممر مضایقه را به اطاعت امر متحتم  
الامثال محال دانسته اند . سبیل فرمان برداری لازم دانید تا به تأدیب بلیغ  
متأذی نگردند .

چون نسق اوامر و نواهی پادشاهی شاهی در جمیع امور باقضا مشابه  
و محاذی و با لطف و قهر حق مشترك و توأم بود و در تاثیر و تاثر به همه  
ابدان ساری و در تمام ممالك جاری . بیت :

خط فرمان تو طغرای مناشیر قضا

حکم دیوان تو امضای مضاء قدر است

امرای عالی مقدار گردون اقتدار اعلائی از تفسیر آیات عجایب آثار  
غرایب شعار فرامین مجددهٔ عالی شاهیه بغایت عاجز و پیریشان و متفکر گشتند  
که مشرب عالی و همت وسیع نواب شاهی را قوام بغایت بلند است و از  
چشمه سار طبیعت دائما نهر زلال عظمت زاینده است و نه در خور مزارع  
مضيقه اهالی گیلان است و زیاد از مقدار و امکینت این ممالك باوجود تواتر  
و تنالی ابر بی شفقتی ، تخم این مطلوب به بر مقصود رسیدن، درغایت اشکال  
و گردن فرمان بدین معنی نرم کردن ، از حد صعوبت متجاوز ، چه در ماقبل  
جهت دفع فتن و محن متحمل تحمیلات مخترعهٔ نجمیه و امرای شاهیه  
گشته ، قرض فرضی که ممکن بود از تجار شهری و غریب تقصیری نرفته  
و به خزینة موروث و مکتسب دست رسی نیست و اهل ملک را هر لحظه به ناله  
واجب رنجانیدن ، خارج صلاح و بیرون از حدود عدل و انصاف است و  
در حدیث اوامر اعلائی شاهی در گوش جان کردن از لوازم . بعد از تردید  
احتمالات ، نواب سلطانی چون چاره ای بجز وجوب اطاعت تدبیری ندید،  
علی ای حال امر جهان مطاع را بر حیثیات صلاح ممالك راجع شمرده ،  
طرح سره زرو گاهو زر به ممالك انداختند تا ایلچی همایون متسلی گردد و  
جهت استدعا ، و استعفا تحف و هدایا معد و آماده ساخته، تسلیم ایلچی معتمد  
علیه کرده ، روانة اردو ساختند که شاید عریضةٔ عذر به موقع قبول افتد .

در این اثنا خبر رسید که اردوی همایون شاهی متوجه عراق شده است  
ایلچی اعلائی که به اردوی شاهی رسید و ساحت آستان روضه مثال را به لب  
ادب بوسید و درهای نیاز نثار بارگاه فلك کردار کرد و بدین استدعا ، زبان  
استغای تقصیر خدمت برگشود ، هاتف لطف شاهی ندای اجابت نیاز را  
به گوش مراقبان و مترصدان رسانید و نشان حیانتشان از منهل عنایت نشان  
شاه پادشاه زمان ، به زلال روان فرمان قضا جریان در باب تخفیف مؤونت

صد تومان از تحمیل دویست تومان به مزارع مراد روان شد .

حضرت قاضی عبدالله چون همراه اردوی شاهی از خراسان به سمنان رسید، به سرعت سعی اقدام سبقت از همراهان گرفت و شرف ملازمت اعلای خانی به سمام دریافت و احوال به عرض رسانید که ایلچی شاهی در باب عزیمت تسخیر بیه پس در راه است و به خدمت خواهد رسید .

نواب اعلای خانی اعلام سلطنت به دیلمان ثابت الاقبال گردانید بعد از چند روز فرزند میرزا علی طشویری - الوبیك نام - که قورچی خاصه شاهی بود ، به دیلمان ، سعادت ملازمت حاصل کرد و جهت نواب سلطانی کمر خنجر طلا و خلعت شاهی آورد و فرمان واجب الاذعان به نفاذ رسانید که عزیمت شاهی به تسخیر بیه پس جزم است . لشکر معد ساخته ، منتظر باشید که دم بدم غازیان مبارک قدم ، با شمشیر تیزدم به سروقت بیه پس می آیند . حضرت اعلای خانی چون در این باب مبالغه دریافت ، بواسطه تأکید يك جهتی و توافق حکام مازندران سید شریف را بدین مهم فرستاد تا ایشان نیز در معادات اسباب جنگ تقصیر نکنند .

نواب عالی الوبیك را خلعت خاصه و جایزه بی اندازه داده روانه ساخت ، و رکاب همایون به چاک رود تشریف فرمود .

در آن اوان بکاول شاهی به قدغن تهیه نمودن لشکر رسید ، ارقام طاعت داری که در کتاب اخلاص محرر بود ، به مطالعه نواب شاهی رسانیده ، مصحوب بکاول روانه گردانید و از منزل چاک رود چون قمر ، سریع - الحرکه شد و به برج سلطنت رانکوه تحویل فرمود .

در این مابین خبر رسید که زینل بيك و دیوعلی به عزیمت تسخیر بیه پس به قزوین رسیده اند . از این خبر آتش خوف امیره زیانه کشید و چون دود سراسیمه شد و والده و فرزند خود - امیره دباچ - را با پیش کشیها روانه

آستان بوسی شاهی گردانیده ، طلب عفو و درخواست غفران نمود .  
نواب شاهی نیز ملتزم ایشان را مبذول داشته ، از جریمه امیره  
درگذشت و لشکر فرستادن برطرف کرد و آتش فتنه لشکر کشی فرونشست .

### [فصل بیستم]

ذکر تحمیلاتی که نواب شاهی به سلاطین و حکام مازندران  
فرموده بود در تاریخ سنه [سبع عشر] و تسعمایه

در ماقبل مذکور گشت که حضرت میر عبدالکریم فرصت فوت و موت  
آقارستم را مغتنم شمرده ، آقا محمد را از مازندران اخراج فرموده بود .  
چون آقارستم در حین حیات خود مال و جهات و تعلقات لانهایت جهت  
ضرورت روزگار و زادعاقبت فرزندان مضبوط و محفوظ گردانیده ، دل بدین  
مقصود زنده و دیده بدین آرزو بیدار می داشت .

آقا محمد بعد از وفات پدر ، بخت خود را خفته و ملک و دولت از دست  
به دست رفته دریافت . از آن حیثیت که سلاطین زاده و وارث ملک نبود ، رعایا  
و رعیت بدو رغبت نمی نمودند و تابع او نمی شدند و بر او گردنمی آمدند . دست  
در انداخته و طارف و تالید نهاد و مبلغی از تحف و هدایا تسلیم ایلچی خود نمود  
و روانه اردوی همایون شاهی گردانید تا به قدر وسع مال تقبل نموده ، الکه ای که  
در دست تصرف آقارستم بود ، به حکم شاهی در تحت فرمان او درآید .

ایلچی که سده آستان علیه شاهی را تلشیم شفاه عبودیت ساخت و هدایا  
و پیش کشی گذرانیده ، رجاء خود را به ملازمان درگاه جهان پناه رفع نمود  
اشارت کفات دیوانیان اعلی به تقبل مال ، شرف نقاد یافت . ایلچی آقا محمد  
نوبت اول دو هزار تومان را رقم قبول گردانید . مقبول نواب بارگاه رفیع  
نیفتاد . وزرای عالیات به صنعت معاملات و مضایقات بیست و چهار هزار  
تومان را رقم کلک قضا مثال دیوان جلال ساختند . آقا محمد که تحمیل آنرا

تحمیل نداشت و از مرتبهٔ تجمل و مقدار امکینیت خود زیاد و افزون دید ، به مظنهٔ تخفیف مال و سلامتی مال ، آستان فلك مثال شاهی را قبلهٔ حاجات و كعبهٔ مرادات دانسته ، بدین عزیمت متوجه گشت .

حضرت میر عبدالکریم از تخیل خلل امور سلطنت و فساد احوال ملك و ملت به سبب آقا محمد ، متوجه آستان سد سدره مثال شد تا به ابطال مدعای آقا محمد کوششی نماید و به بی سرانجامی نکشد و در سلطنت شريك پیدا نشود .

حضرات عالیات امرای پادشاهی به کثرت خزاین و دفاین طرفین علم-الیقین داشتند و حصول آن را نقد خود پنداشتند . تنازع مدعیان را غنیمت شمردند و اهمال و اغفال محال دانسته ، به اعمال اخذ و استیلاب چندان غنایم از کف غنیمان ربودند که فهم دراك از ادراك حد و تخمین آن عاجز می آمد . بعد از حصول نقود و وصول این مقصود و اخذ خزاین نامعدود به تحملیات غیر محصوره ، ملك مازندران را به دو بخش قسمت کردند : يك حصه را به حضرت میر عبدالکریم و يك حصه را به آقا محمد رجوع نمودند و هریکی را صد سوار جهت تحصیل بقیهٔ مال همراه ساخته ، روانهٔ مازندران گردانیدند تا آنچه تقبل کرده اند بی کسور ، به خزانهٔ عامره واصل گردانند .

### [فصل بیست و یکم]

ذکر وصلت اعلای سلطانی با ملك كاوس و آمدن صاروپی  
به حدود قزوین نوبت دوم به عزم تسخیر بیه پس و شرح  
محاربهٔ شاه پادشاه با سلطان سلیم شاه رومی به تاریخ سنه  
عشرین و تسعمائه

چون ذات عدالت صفات اعلای جهانبانی مظهر عنایات نامتناهی و

آینهٔ مرحمت الهی بود و امتعهٔ نفیسهٔ مکارم و مروات و مخمل اخلاق حمیده و نقود اطوار پسندیده، متاع بازار طباع و مقبول امصار دلها و صدای روح افزای يك جهتی و خوش خوئی و ندای نغمات ملایمهٔ بر ربط موافقت و دوستی مستحسن آذان و اسماع انوار هدایت از پرتو آفتاب عنایت «وَلَيِّنَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» بر مناظر خاطر حضرت ملکی خصال فلکی اقبال ملك كاوس بن ملك اشرف - ملك تاج الدوله - افتاد . و از استشمام فوحات عنبر عنایات خسرو بر و بحر دماغ اخلاصش معطر و مشام اعتقادش معنبر شد . از یافت راحت این روحات تشوق به تحصیل مقدمات و داد و اتحاد زیاده بر ازمنهٔ ماضیه گشت و تحف نیاز را پیش برد داد و ستد و معاملهٔ مرادات ساخت و به امید حصول مرابحهٔ دولت و صلت و سرمایهٔ سعادت قرابت ، دست آمال به اذیال اقبال کعبه مثال خسرو بلامثال زد و لالی اخلاص ، نثار بار یابان خدمت همایون کرد . لعل آبدار اختصاص ملکی قبول خاطر معاملان بازار کشور خسروی آمد و نظر حقیقت بین در آینهٔ صدق و یقین وقوع صورت و صلت را محال ندیده ، نقش نگین مودت ساخت .

چون صبح این مقصود از مطلع خاطر اعلای سلطانی طلوع نمود ، نسیم بشارت قرابت از مهب عنایت وزید و بروجہ عرایس مطائب حضرت ملك خصالی دمید و از لب کوثر مرام ، حظ تمام یافت و اختر اقبالش از فر مصاهرت اعلای سلطانی به درجات اوج صعود کمال گرفت و طرح سریر سور به اساس بهجت و سرور مخترع گشت و از فرط غبطت و حضور دیدۀ اهل ملك پر نور و همه آسوده و مسرور گشتند .

در این اثنا فرزندخواجه علی - میرموسی جهانگیر - از اردوی شاهی رسید و اشارت عالی شاهی به نفاذ رسانید که حکم همایون شده است که جنود ظفر شعار شاهی به سرداری صاروپیری به حدود قزوین رسیده، عزیمت

تسخیر بیه‌پس جزم است سپاه اعلائی نیز مهیا و مراقب باشد که به اتفاق غازیان متوجه شوند و جهت حضرت سراجاً و هاجاً قاسماً للامارة نیز خلعت خاصه پادشاهی شاهی آورد و قامت بختش به کسوت سعادت زینت تمام یافت .

برنمط امر پادشاهی شاهی پسر تو اشارت اعلائی سلطانی در تمامی ولایات به جمع آوردن لشکر ، نور فرمان برداری ظاهر گردانید . رکاب همایون از رانکوه متوجه گشت و از آنجا لوای عظمت به لسپو ارزانی فرمود .

در آن حین از سرحد خبر رسید که امیره سیا و شاه - فرزند امیره رستم - که حاکم جیجان و رحمت آباد بود ، از امیره تحاشی نموده ، به صاروپیری ملحق گشته و از حدوث این صورت تزلزل عظیم در بیه‌پس ظاهر شده است . چون از مقدمه توجه ، آثار فتوح ظاهر نمود ، لشکری و سرداران را رغبت توجه افزود . ناگاه خبر رسید که سلطان روم سلیم شاه ، به مقابله و محاربه نواب همان شاهی اقدام نموده ، لشکر روم رسیده است و حکم شاهی به جمعیت لشکر در تبریز گشته . از حصول این امر عزیمت تسخیر بیه‌پس منفسخ شد و تمامی امرا و غازیان از طارم متوجه تبریز شدند و در مقام خوی و سلماس جنگ عظیمی واقع شد و چشم زخمی [نه] بوجه رجاء امرا و غازیان شاهی روی نمود و سلطان سلیم شاه لوای فتح به تبریز نصب فرمود ، و دوشب توقف نموده ، باز به طرف روم معاودت کرد و حضرت شاه ممالک پناه باز مقیم [مرکز] سلطنت و حکومت گشت .

## [فصل بیست و دوم]

تذیل این تاریخ به تفصیل مکارم اوصاف وسعت اخلاق پادشاه  
فایق و سابق حکام اسلاف سلطان احمدخان خلد ملکه  
و سلطانه به تاریخ سنه [احدی عشرین] و تسعمائه

چون از غره صبا ، هلال دولت اعلای سلطانی به حد درجات اوج  
نشو و نما بدر سلطنت و جهانبانی [رسید] نسیم صبای شهریاری بر ریاض  
ممالك می وزید و شهر وجودهمایون به آئین مفاخر و مآثر ، معمور و آبدان  
و ولایت عقیده اش به انوار مظاهر عدل و احسان شاد وریان ، وذات شریفش  
آینه روزگار و محرر دفتر صفاتش ، تجربیات ادوار و ابدان زاکیه سبب نظام  
جهانیان و زلال چشمه مرحمت و عاطفتش به همه ممالك روان ، زمان دولت  
مسعود میمون ، کارنامه سلاطین عالی مقدار و اوان سعادت همایون ، دستور  
حکام ذوی الاقتدار . دبیر دانشور ضمیر که مهندس تقدیر تلمیذی از تلامذه  
حلقه درس او باشد . چون تفسیر ضبط و نسق بلدان ، تأیید و تعبیر احکام  
حکام ماضیه و حالیه می کرد و به قلم قضا نفاذ اعمال طوایف امم ، سواد دفاتر  
تقادیر می نمود و در میدان عقل و نقل ، گوی مهارت و حذاقت از فیلسوف  
گردون می ربود و صبح مرام از نیر آثار اقلام می گشود و مهر سپهر صلاح  
صواب از افق تدابیر چهره مراد می نمود و ابواب امور در مجاری نطق و  
بیان مفتوح و احوال عصور و دهور در مآثر کلک و بنان متقوح . از آن  
حیثیت که آتش فتن حکام زمن افروخته و آثار احراق استدامت یافته و اوراق  
دفاتر سلوک ممالك ابتر و سوخته و خراج الکها فرو رفته و مهام انام ایام از نسق  
و نظام در افتاده بود ، ذهن مستقیم اعلای سلطانی خانی که مجدد قوانین بود ،  
چون مضمون کلام «لَهُمْ أَشْأٌ فَمِنْهُمْ يَعْذِرُهُمْ أَفَرَأَى آخِرِينَ» را معاینه دید و بر  
دفتر پریشانی روزگار اطلاع حاصل کرد ، اشراق «فَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ

رَجَبُكُمْ<sup>۱</sup> فروغ بخش چهره اهل ایمان و نور افروزندهٔ اسلامیان شده ، بر صفحهٔ صفای خاطر مبارک که جام جهان نما<sup>۱</sup> و مرآت حقایق آشیان است، صورت ضبط و نسق هر طایفه لایح و هویدا آمد و به نور معنی این بیت :

بدور چشم مکحل نظر در آینه کن

بین که خانهٔ مردم چرا شده است سیاه

به عین عقل ناظر اشیاء و امور رعیت و رعایا شد و اعتدال نوبهار طبع مبارک که در بوستان جانها گلهای مهر می دمانید ، به وساطت خضر قلم تدبیر ، ازدوات حیات بخش ضمیر ، بر بیاض خاطر خطیر نسق هر طایفه تحریر می کرد.

ابیات :

در ابتدای کون جهان آفریدگار

نام تو نقش کرد بدین نام پایدار

هر خصلتی که آن بگزید از جهان خرد

در طینت تو تعبیه کرده است کردگار

از عقل بر خور و جاویدزی از آنک

چون عقل کاردانی<sup>۲</sup> و چون بخت کامکار

رأی عالم آرا که بر کیفیت شوکت بیه پسیان بوسیلهٔ تقلید آستاراییان به پیاده داشتن زیاده بر ازمنهٔ خواقین گیلان دریافت و علت این تقلید به حکام و سلاطین بیه پیش سرایت کرده دید و در زمان حکومت حضرت میرزا علی امرای صاحب دید ، صد نفر پیاده نگاه داشته و دراوان خلافت سلطان سعید شهید مغفور سلطان حسن ، امرای زمن به سیصد نفر رسانیده ، نقد این تقلید به نظر کیمیای همایون تمام عیار بنمود و همت عالی درهمه حال مقتضی بهبود و تکمیل دستور و تجدید قوانین بود . به طرز حکام بیه پس امر اعلای مطهر مقدس به پیاده داشتن نافذ گشت و قریب پنج هزار پیاده در سلك مرسوم -

خواران انتظام دادند و مرسوم و مواجب ، از انقد ممرات طرح کردند و احوال لشکری اشراق (؟) عهد قدیم و محاسن ازمان گذشته، به اضعاف بازیافت و حاصلات که بکلی معدوم و محاسبات دفاتر برطرف گشته بود ، از یمن پرتو اشعه شمس نسق و ضبط همایون ، به قرار سابق باز آمد و مجاری امور برترادف و تجدد زمان رونق و طراوت افزود و فضه محلول نسق لوحه خواطر و جدول کتاب ضمائر و کتابت دفتر عقاید گشت . ایات :

نسبت خوی تو بامشك نه رائی است صواب

بلکه سودای پراکنده و تدبیر خطاست

كلك بی رای تو حرفی نتواند بنگاشت

تیغ بی حکم تو يك مو نتواند پیراست

گاه در حل دقایق نظرت موی شکاف

گاه در کشف حقایق قلمت چهره گشاست

قاصرم درصفتت گرچه به مدح تو مرا

هر سر موی براندم زبان گویاست

جامه ای بافته ام بر قد مدح تو ز موی

بجز این جامه دیبا که به از صد دنیاست

آفتابی به تو گرم است مرا پشت امید

سرد باشد که کنم جامه موئین درخواست

## [فصل بیست و سوم]

ذکر نقض عهد ملک بهمن با ملک کاووس و جانبین ملکین  
سعادت خدمت و شرف ملازمت اعلای خانی جها نبانی  
به دیلمان مبارک دریافتن و شرح آداب تجدید عهد ایشان

همچنانچه قبل از این قصه عهد و میثاق نواب همایون با ملک بهمن و ملک کاووس مشروح گشته و ائتلاف و امتزاج جانبین کسه به قانون یک-جهتی و راستی قرار گرفته و قسمت ملکی به تراضی طرفین به ثبوت پیوسته بود، مکتوب شده است، چون مدت یک سال بر نهج قرار، صورت موافقت تبادی یافت بعد از این به مخالفت انجامید و اتحاد به نزاع مبدل گشت. از آن حیثیت که نامیه ملایمت و ملاطفت اعلای همایون، در حدائق عنایت به تربیت امور ملکین معظمین به حسد نشو رسیده بود و بهارستان محبت و دوستی را به طراوت ربیع مکرّمات و ملاطفات تازه داشتن بر ذمت همت عالی واجب نمود تا فوحات نسیم راحات اخلاص مشام طوایف ملوک زمان را مروح دارد و اوراق نهال یک جهتی، از دست تطاول باد خزان مغایرت ایمن ماند، از این جهت نواب اعلای خانی ایلچی را نزد ملک کاوس فرستاده، متفحص نقض عهد و متجسس بنیان مغایرت و مخاصمت با ملک بهمن شد.

ملک کاوس از پاک ضمیری زبان اخلاص به اظهار اعتذار برگشود که حشر خلاف از حشم بغی و عناد ملک بهمن سر بدر کرده و آثار مخالفت از او ظاهر گشته است و گرنه بردباری و طاعت داری شعار و دثار من است. رسول امین چون از خدمت ملک کاوس بساز گشت و تبلیغ رسالت نمود، نواب همایون که گوش و هوش ملک بهمن را به تلقین سخنان ملک کاوس سمیع گردانید، ملک بهمن در جواب ایلچی همایون پیغام فرستاد که توقع

چنان است که مهم مارا به ما واگذارند ، تا هر کدام که فروتر باشد ، زیر دستی نماید .

نواب اعلی که لاف و گزاف ملک بهمن را از مرتبه و مقدار خود متجاوز دریافت و تیزروی او را معلوم کرد که ره به سر منزل مقصود نخواهد برد ، دست از اصلاح ذات البین بازداشت و به مجازات و مکافات تجاسر او شروع ننمود که زود خواهد بود که از نشأ بی خودی آگاهی یابد . بیت:

ترا به جنگ چه حاجت به ضبط کردن ملک

که رایت تو به فتح آیتی است نیک مبین

ملک کاوس که از سخنان گزاف و لاف ملک بهمن اطلاع یافت ، کمر جد و جهد به مخالفت او در میان چست بست و لشکری آماده گردانیده به ناقل تاخت برد و نهب و غارت که دست داد تقصیر نکرده مراجعت نمود و به محاصره هرسی مشغول گشت . اهالی قلعه که در مضیق محاصره ماندند ، از قلت آذوقه درماندند که به ولایت کلاره رستاق دست رسی نبود و عمال تنکابن نیز منع آذوقه از ولایات تنکابن کرده بودند . بالضروره ملک بهمن دست عجز در دامن اعتذار زد و ایلچی خود را به تلافی و تدارك سهو و غلط خود به آستانه رفیع فرستاد و استعفا و استشفاع کظم غیظ نمود . اما به مسامع جلال صورت معذرت مقبول و مسموع نیفتاد و پیغامی که در نوبت اول ملک بهمن عرضه داشته بود که کار ما را به ما باید گذاشت ، باز فرستاد که اکنون به شما باز گذاشته ایم .

ملک بهمن که حدت آتش غضب آفتاب سلطنت را پرتاب و محرق دریافت ، بغایت متفرق الاحوال و پریشان خیال گشت و فی الفور برادر خود ملک گسته را با اعیان نور جهت اظهار طاعت و اقرار ندامت و الحاح غفران ، به ملازمان علی الشان فرستاد و صحت رای رزین که در سخنان

گزارف آئین ملك بهمن بر صفحه خاطر مبارك همایون نقش بسته بود که از لاف خود زود خواهد باز آمد .

چون رقم قضا، تغییر پذیر نبود ، ضمیر پاک خان عادل که محل جمعیت اهل دل است و رحم و شفقت شعار و دثار ، عذر گناه را جز عفو شامل و لطف کامل دستگیر ندانست . از آن جهت لطف عفو کرامت امانی غفران ارزانی داشت و ایلچی معتمدی را جهت نسق ملك ملکین و دفع فتنه جانبین و اصلاح ذات البین فرستاد که بر نهجی که پیش از این نسق مملکت به وثوق عهد و ایمان مستحکم بود ، قرار دهند .

چون ایلچی همایون بدین عزیمت ، صحبت حضرت ملك کاوس دریافت و اشارات به نفاذ رسانید، ملك عظیم الشان را که عقل کاملش در همه ابواب راه به مأمن صلاح و صواب می برد ، با وجود داعیه انتقام ملك بهمن که در ضمن ضمیرش بود ، رد و قبول سخنان ایلچی رسول امین همایون بی مشافهه عالیله خارج صلاح و صواب شمرده، خود متوجه ملازمت آستان قبله شان شد .

ملك بهمن که از شروع به بصیرت ملك کاوس اطلاع یافت ، خود از سر سرور ، با اعیان و اکابر و اصاغر نور و تمام لشکری متوجه عتبه - بوسی گشت . بیت :

پادشاهی که کمال شرف پادشهیش

رونق مملکت بهمن و دارا<sup>۱</sup> آورد

هر کجا مرکب همت قدم عزم نهاد

دولت از چارطرف روی بدانجا آورد

ملك كسرى همه در قبضة فرمان توباد

که جهان باز نخواهد چو تو کس را آورد

رأى صواب نماى صلاح فزای اعلاى کامگار سکندرو قار که تفسیر  
سرایر معانی آیات موافقت و دوستی و تعبیر نکات مبانی مصادقت و یکجهتی  
ملکین کرامین می کرد، سزاوار نشأه سلطنت و عدالت فراخور استعداد و  
استحقاق قدر و مرتبه ایشان، شرایط تعظیم و احترام فوق مایتصوره الاوهام  
واجب شمرده، وظایف استقبال مرعی فرمود و به تعظیم ضیافات حسب المقدور  
کرامت رعایت به تقدیم رسانیدند.

با وجود آنکه از عصر ملك کیومرث تا زمان این سلطنت، اگرچه حکام  
کجو دولت ملازمت آباء عظام و اعمام کرام اعلاى خداوندگار سپهر احتشام  
را دریافته بودند، اما حکام نور به شرف ملازمت این خاندان مفتخر نگشته  
بودند و حاکم نور و کجو نیز تا آن غایت با همدیگر ملاقات و مکالمات  
نکرده بودند.

نواب اعلاى خانى جهانبنانى مجلس عالى زینت فرموده، ملکین  
معظمین [را] به صحبت نوازش نمود و یکی را به دست راست و یکی را به  
دست چپ جا داد. ساقیان سیم اندام به اقتداح مدام صحبت گرم گردانیدند و  
مطربان، الحان سرای شدند و به نغمه داودی، معجز مسیح آشکار می کردند  
و به آوازی ورود خرمن صبر برباد بی قرارى می دادند و از مذاق اقتداح  
دوستکامی، روح با روح آشنائی می یافت. از فرط سرور و نشاط اختر بر  
چرخ اخضر رقاص وزهره با سعد اکبر رامشگر گشت. ساعتی به می یاقوت  
رنگ، زنگ کدورت از دل های تنگ زدودند و اوقات به شادکامی و عشرت  
گذرانیدند.

بعد از فروغ مصباح صباح، به ساعتی که خسرو انجم پناه لوای جلالت

و اعتلا بر منکب والضحی برافراشت ، پرتو اشعه سلطنت بر احوال ملکین تافت و به نور مصالحه و معاهده مجدد، قامت سعادت ایشان رامزین ساخت و به کمر شمشیر طلا و خلعت فاخر و اسب مسرج محسود نیرین گردانید و بسان ممالیک ، چکمن طاعت بردوش و حلقه فرمان درگوش روانه ساخت .

### [خاتمه]

چون فاتحه کتاب تاریخ به القاب همایون موشح  
بود خاتمه نیز به مدح ذات اقدس اعلائی کامگاری  
و شرح و بسط انشاء تاریخ خانی ختم کرده آمد

معدات غیبی و عنایات لاریبی که در همه حال کافل صادرات افعال و اقوال حضرت اعلائی خدایگان شده ، شرح آن چون فوق قابلیت قابلان زمان بود ، به حسب قابلیت به قدر الوسع ، ابواب خصایل حمیده را به انموذج وجیز ، در سلك ضبط در آورد و از کیفیت انشاء تاریخ آگاهی داد تا خوانندگان را وقوف حاصل آید و بصیرت افزایش .

کیفیت تمهید مقدمات آنکه چون بر مرایای صفای خاطر خدایگان جهان پناه، سایه لطف الله که گوی کمال در انواع خصال از جهانداران ربوده و دلایل قدرت و کامگاری در اصناف آداب به جهانیان نموده [و] تمیز فضیلت انشاء و مزیت ترتیب قواعد املا، چنان مبرهن بود که دقیقه ای برای مبارك پوشیدگی نداشت . چنانچه تمام فصول این کتاب را به مجرد يك توجه اقرار می فرمود و جملگی مقالات و حکایات را به ذهن دراك بسط می نمود و نهال عبارت را به ازهار و جازت معانی زینت می داد و از زلال تمیز تقریر، چشمه فصاحت روان می گردانید ، به حیثیتی که نکته ای از این کتاب و سطری از این تألیف بسی اطلاع و رخصت نواب همایون محرر و مکتوب

نشده و در سلك انتظام در نیامده، مبالغه‌ای که حضرت سلاطین پناه را به سرعت اتمام این مجلد بود، در بیلاق و قشلاق و تلال و وهاد، بنده خاکسار را از رکاب فلك قدر جدا نمی گذاشت و در سایه همای همایون جامی داد و حوصله آرزو را از اطعمه مطبخ عنایات معمور و آبدان می داشت و زمان احوال و امهال، در انشاء و فصول بغایت مضیق می فرمود. چنانچه انشاء هر فصلی غایت مافی الباب به سه روز به اتمام می رسید.

چون تمام امنیت نواب سلطنت پناه بدان مصروف و مدعا بدان معطوف بود که سیاق کلام و آغاز و انجام موجز و مختصر سرانجام یابد که راه اکثر ملالت انجام و عدول از آن موجب حصول مرام است «فَلَمْ أَجِدْ بَدْأً مِنْ إِسْعَافِهِ جِمَا اقْتَرَحُوا وَإِصْصَالَهُ إِلَيَّ غَايَةً مَا امْرُؤًا» از آن جهت عنان ارادت به دست اطناب نداد و بسط هر گونه سخن که چون حوادث ایام سروپائی ندارد طی کرده «خَيْرُ التَّلَامِ مَاقِلٌ وَ دَلٌّ» به گوش اهل خرد رسانیده آمد. و رمزی از ناسازگاری ابنا و اهل زمان که هیچ کس را از وقیعت بدگوی خلاصی متصور نیست «فَيَا نَهَا قِصَّةً فِي شَرْحِهَا طَوْلٌ» گفته شد. ناظم لالی مآثر و ناشر عقود جواهر، محامد همایون لازال متنسق النظام مامون العهد عن انصرام، صنوف مدایح شاه سلیمان قدر رانیل مراد ساخته، سعی عاجزانه را بر اندازة وقوف نه فرخور مفاخر پادشاهانه به تقدیم رسانید. امید که به شرف استماع عز قبول یابد و نام و القاب همایون به سکه این خدمت تا منقرض عالم نقش دوام و ثبوت پذیرد: بیت:

هر آنکه خاتم مدح تو کرد در انگشت

سر از دریچه زرین برون کند چون گین

افتتاح انشاء و کتابت این تاریخ در منتصف محرم احدی عشرین و تسمایه شروع پیوست و در منتصف صفر اثنی عشرین و تسمایه بعون الهی

و به دولت پادشاهی به دست ضعیف بنده کمترین و دعاگوی دیرین علی بن شمس الدین بن حاجی حسین لاهیجی به اتمام رسید . بیت :

بدانی گر از جان بدو بنگری      که جان کنده ام تا توجان پروری  
 خدای جهان را فراوان سپاس      که گوهر سپردم به گوهر شناس  
 اگر صاحب نظران نقصانی بینند ، امید که اصلاح فرمایند و در آینه کج نمای بی بصران اگسر در آید ، رجاء واثق که صورت سهو و خطا ، به عین رضا نماید . الحمد لله علی اتمام نعمه و انعام کرمه والصلوة علی نبیه محمد و آله .

تعلیقات و تصحیحات و اضافات

همراه با

فهرست

www.tabarestan.info  
تبرستان

## تعلیقات - اضافات - تصحیحات

صفحه / سطر

۱۵/۵ - مؤلف یادآور شده است که در سال ۹۱۵ ه. ق. کارگیا سلطان احمدخان (۹۴۳-۹۱۱) پانزده ساله و در سال ۹۲۱ که سال تألیف کتاب تاریخ‌خانی است، بیست و پنج ساله بوده است. بنابر این او باید در اواخر سال ۸۹۵ یا اوایل سال ۸۹۶ به دنیا آمده باشد.

۱۶/۴ و ۷ - سلطان حسین گوکی ظاهراً سلطان حسن گوکی است که نام او در صفحه ۸/۱۴ آمده است.

۵/۳۸ - اترك اشتباه و اترك صحيح است.

۵/۵۵ - ظاهراً «ربقه» صحيح است.

۱۶/۵۸ - سفید پشته انبوه شیب تندى است که بر سر راه دیلمان، نزدیک دهکده انبوه است. در این جا راه به کنار رودخانه رودبار سرازیر می‌شود. این راه که امروز به نام راه کلیشم معروف است، از کلیشم تا قزوین از محلهای زیر می‌گذرد :  
پران تله - نواخان - سیاه آب - سیاتله - آب دره - تله سبزی‌فروشان - اسفندچال - سفید پشته - کرپی انبوه - سکست (بضم دوسین) (گنداب) - دوراه - که راهی به کاکوستان و راهی به چنارک می‌رود - چنارک - کینگیرین - کاماساب - احمد خوانسی - سیردر - انگوشتک - الولك - نیاق دوراه - ترتن (بفتح تاء و کسر داء و فتح تاء دوم) - اسماعیل آباد - صحرای قزوین - سرآسیاها - قزوین .

۴/۷۴ - کلمه شبگیر اگر سرهم نوشته شود بهتر است.

۹/۱۵۵ - قوسطین و پلار ظاهراً در قدیم دو دهکده نزدیک هم بوده‌اند. امروز «قوسین لار» گویند و برسر راه ماشین رو قزوین به رودبار افتاده است. این راه از دو راهی دو کیلومتری شرق قزوین جدا می‌شود و از محل‌های زیر می‌گذرد: شنقر (بکسر شین وقاف) - میان بر - رشتقون (بفتح راء و تاء) رزجرد (بفتح راء و کسر زاء وجیم) - مرگ (بکسر میم) - خنجر بولاغ - قوسین لار - هریف (بکسر هاء) - قوسین رود - حسن آباد (از آبادیها رودبار که سمت چپ این راه می‌افتد)

۱۹/۱۵۴ - پلی ظاهراً «پلی» است که در گیلکی به معنی پهلو است و در کتب سید - ظهیرالدین این کلمه نیز آمده است.

۱۴/۱۲۷ - هزار سوار و پیاده رستم‌دار و گیلان به آب سفید رود غرق شدند صحیح است. ۳/۱۳۵ - امیر هندشفتی صحیح است.

۶/۱۳۲ - به مرض آبله مفضی شد صحیح است.

۱۶/۱۳۲ - به پریشانی عباد مفضی گردد صحیح است.

۶/۱۴۲ - ظاهراً زرکا بازاء منقوط و راء مهمله و کاف صحیح است. در ص ۱۵/۱۴۲ - رزکاء لات، یعنی اراضی کنار رودخانه این آبادی.

۸/۱۴۲ - شمشه رود ظاهراً شمشه رود (بفتح سین و کسر میم) صحیح است و حرف سین برشین مقدم است. این رود یکی از شعب کوچک پلورود است که از سمت چپ نزدیک دهانه خروج آن از دره‌های کوهستانی بدان می‌پیوندد.

۱۷/۱۴۸ - سلطان مراد فرزند یعقوب بیگ بن حسن بیگ صحیح است. این مرد از سلاطین آق قویونلو است که ابتدا در سال ۹۵۳ و برای دومین بار در سال ۹۵۷ به تخت نشسته است.

۸/۱۵۶ - به رسم یک جهتی صحیح است.

۱۷/۱۸۳ - ظاهراً گرجیان با گاف صحیح است و آن ناحیه‌ای بوده است میان گیلان و تنکابن.

۱/۲۵۲ - دختر امیر کیای گوکی صحیح است.

۶/۲۲۶ - حمزه و حسین و علاءالدین و جلال در اینجا به نام برادران گیو خوانده شده‌اند و در ص ۵/۲۱۷ به نام فرزندان میر گیو معرفی شده‌اند اگر میر گیو پدرشان، پسری نیز به نام «گیو» داشته است. این نسبت صحیح است و باید

عبارت ص ۷/۲۲۶ چنین تصحیح شود: وفرزندان گیو — حمزه و حسین وعلاء الدین و جلال — بودند. و ما در فهرست «گیو» ص ۲۲۶ را ذیل میرگیو آورده ایم .

۱۸/۲۲۹ — سوره جان با چ سه نقطه صحیح است زیرا در صفحات ۳۵۴ و ۳۵۵ نسخه اصلی با حرف چ آمده است.

۱۳/۲۳۱ ظاهراً «جلال الدین مگس رودباری» صحیح است و علامت نسبت به جزء دوم کلمات مرکب می چسبد. مگس رودبار قسمتی از خاک رودبار قزوین است. ۱۹/۲۳۳ — گیو حمزه اضافه مقلوب نظیر احمد خانه یعنی خانه احمد است. زیرا می دانیم که حمزه از پسران میرگیو از کستامیران سمام است.

۱۲/۲۳۸ — کیهاند سهراب نیز اضافه مقلوب و در زبان گیلکی مستعمل است ظاهراً سهراب پسر کیهاند است زیرا کیهاند پدرش مدتهاست که در دستگاه کیهان گیلان بر سر کار است.

۱۰/۲۵۰ — ما صدقش صحیح است.

۱۳/۲۵۲ — میرحسین اسوار ظاهراً شخصی غیر از میرحسین بازی کیا است. میرحسین بازی کیا خواهر زاده سلطان عباس است و در ص ۱۷/۲۳۵ این امر تصریح شده است. اگر میرحسین بازی کیا متحیر بود و مامنی نداشت و روی به غازیان کرد چطور شد که میرحسین اسوار را به قتل آوردند.

۱۹/۲۵۳ — خبر یچی گری ظاهراً اشتباه و خبرچی گری صحیح است.

۱۹/۲۵۹ — اختاجیان به شکل اختاجیان نیز دیده شده است.

۱۷/۲۶۴ — ظاهراً قصبه لشتشاه صحیح است.

۳/۲۸۲ — گرداگرد رکاب عالی استاده صحیح است.

۲۰/۲۸۵ — ظاهراً گرجیان باگاف صحیح است که ناحیه ایست میان گیلان و تنکابن دشتی و کوهستانی .

۲۱/۲۸۷ — برطبق خاطر، سدید، سپه سالاری سمام به برادر خود صحیح است یعنی پس از کلمه «خاطر» نیز وقف لازم است.

۲۲/۲۸۷ — ظاهراً گرجیان باگاف صحیح است.

۱/۲۹۱ — معنی «اطاقه جقه اقا» روشن نشد.

۱۶/۲۹۱ — مردم جوستان او را ندیدند یعنی ندیده گرفتند و اهمیتی بدو ندادند.

کتابخانه  
۱۳۸۳  
۱۷/۱۸۳

۱۹/۲۹۱ - شهرستان تنکابن یعنی شهرستان و شهرستان تنکابن. ظاهراً خرم‌آباد که سابقاً «بلده» می‌گفتند و امروز «قلاگردن» می‌گویند مرکز تنکابن بوده‌است. و در این کتاب هرجا «تخت تنکابن» می‌نویسد منظور شهر خرم‌آباد و قلاگردن امروزی است.

۱۴/۲۹۲ - معنی عبارت «که اینست که سلطان هاشم رسیده» یعنی هم اکنون و همین حالا سلطان هاشم رسیده است و در ص ۱۸/۲۹۳ «اینست که سلطان هاشم می‌رود» نیز به همین معنی است.

۱۹/۲۹۲ جو مادر بهادر. در صورتیکه رسم الخط کتاب را در نظر بگیریم «جو مادر بهادر» باج سه نقطه نیز ممکن است خوانده شود.

۳/۲۹۳ - «سنگه‌ویر» لغت ویر در گیلکی به معنی گذار و گذرگاه رودخانه است.

۱۹/۲۹۴ - تکسب با تاء منقوط صحیح است.

۵/۲۹۹ - علاءالدین تولم جلال‌الدین حسام‌الدین تا کنون علاءالدین تولم حسام‌الدین و علاءالدین حسام‌الدین تولم و علاءالدین تولم حسام‌الدین رانکویی داشته‌ایم. نام این مرد علاءالدین و پدرش حسام‌الدین و اصلاً از طایفه تولم است که در خاک تولم گیلان ساکن اند و چون به مقام سپهسالاری رانکوه رسیده‌است به رانکویی نیز شهرت پیدا کرده. ظاهراً جلال‌الدین نام جداوست که بازمؤلف به رسم خود بر نام پدر مقدم کرده است.

۳/۳۰۳ - حضرت سراجا منظور سراج‌الدین قاسم است که در ایسن وقت سمت وزارت کارگیا سلطان احمد خان اول را داشته است و در صفحات ۲/۳۰۴ و ۲/۳۰۵ و ۱۳/۳۰۵ نیز به شکل حضرت سراجا مؤلف از او یاد می‌کند.

۱۰/۳۰۳ - رجس به کسر راء صحیح است.

۹/۳۰۵ - «در شب قصد سدید» صحیح است.

۱۱/۳۱۷ - خلیفه شاه محمود بدون اضافه خلیفه به شاه محمود صحیح است.

۲۱/۳۲۳ - «و تعصب از دین بودن مسأله‌ای است مشهور» معنی این عبارت روشن نیست.

۱۰/۳۳۳ - در متن نسخه «محمد سوره‌چان محمد» است. این نام به دو شکل در این کتاب آمده است: «محمد سوره‌چان» و «سوره‌چان محمد» ممکن است محمد اول یا محمد ثانی هر یک را زائد به حساب آورد.

## فهرست

### نامهای کسان، نامهای جایها، نامهای تیره‌ها و خاندها

#### «الف»

- ابراهیم شاه بیک (سردار سپاه یعقوب بیک  
که به کمک امیره رستم آمده بود) -  
۲۵.  
ابونصر (سپهسالار گرجیان و برادر کوچکین  
سدید) - ۲۸۷.  
ایهر - ۴۱.  
اتراک = ترک - ۲۱-۲۲-۲۳-۴۳-۴۶-  
۴۷-۵۷-۵۸-۵۹-۷۸-۹۹-۱۲۴-  
۱۲۵-۱۲۹-۱۴۵-۱۸۸.  
احشام پاپلو - ۹۷-۹۸.  
احشام میرحسینی - ۹۷-۹۸.  
احمد [کارگیا میر...] - ۲۱۷.  
احمدین کارگیا یحیی [کارگیا...] - ۲۲۷-  
۲۵۶-۳۱۸.  
احمدخان [سلطان...] (پسر سلطان حسن

#### «آ»

- آب کوثر - ۳۶۹.  
آب گرم - ۳۶۷.  
آدم علیه السلام - ۴.  
آذربایجان - ۵۷-۷۸-۹۹.  
آردوی سامان - ۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۲۳۵-  
۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۳۵۸-۳۷۶.  
آزنو (محلّی نزدیک قلعه نور) - ۸۲.  
آستارا - ۹-۱۰۵-۳۶۶.  
آستارایان - ۳۸۴.  
آسیابه رود - ۲۶-۳۸.  
آق آقاج (دهکده‌ای بر سر راه سلطانیه) -  
۴۱.  
آمل - ۴۹-۶۷-۷۱-۹۵.  
آهن رودبار (محلّی درسواده کوه) - ۵۰.  
آیه سلطان - ۵۷-۵۸-۹۷-۹۸-۱۰۲.

اول ( = خان احمد ) - ۵-۷-۱۳۳-  
 ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸-  
 ۳۳۰-۳۳۱-۳۳۳-۳۸۳ .  
 احمد تنکابنی [سید...] - ۲۶۹ .  
 احمد دیلمی قزوینی [میرزا...] - ۳۰۰ .  
 احمد طیب [مولانا...] [ملا ...] - ۹۴-  
 ۱۲۸-۱۳۰-۱۳۱-۱۷۵ .  
 احمد قصاب لاهیجی [خواجہ...] (پدر ملا  
 حسام الدین) - ۲۷۰-۲۹۸ .  
 احمدک [میر...] (سرارستر همشیره سلطان  
 عباس) - ۲۱۹-۲۲۰ .  
 اردویل - ۱۰۱-۱۰۵-۱۰۸-۱۵۷ .  
 ارم ذات العمد - ۳۵۶ .  
 اروشکی (از دهکده‌های دیلمان) - ۲۸۰ .  
 ازبک - ۳۶۵ .  
 ازنا - ۱۶۶ .  
 ازدها اووند (از تیره‌های ساکن در لشتشاه)  
 - ۳۲۹ .  
 اسپچین (از دهکده‌های تنکابن) - ۲۱۱-  
 ۲۸۵-۲۹۲ .  
 اسپهران (در پای قلعه لمسر است) - ۱۴۷ .  
 استراباد - ۹-۶۷-۹۶-۳۶۶ .  
 اسحق [امیره...] - ۲۳-۲۷-۲۸-۲۹-  
 ۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۱۰۶-۱۰۷-  
 ۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۵-۱۲۸-  
 ۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۲۱۹ .  
 اسماعیل [شاه ...] - ۸۱-۹۱-۱۰۱-  
 ۱۰۲-۱۰۳-۱۰۸-۱۴۸-۲۲۲ .  
 اسنکوبن - ۲۲۴-۲۳۶ .

اسوار [حاجی ...] (سپه سالار لشتشاه و  
 برادر علی حسام الدین چپک) - ۳۲۹-  
 ۳۳۱-۳۳۴ .  
 اسوار بهادر (سپه سالار خرگام) - ۲۲-  
 ۸۰-۸۲ .  
 اسوار محمدک - ۲۱۹-۲۲۰ .  
 اشتل - ۱۶۶ .  
 اشرف [ملک...] (حاکم رستم‌دار) - ۴۸-  
 ۶۶-۷۵-۸۸-۹۱-۹۵-۲۳۰-۳۰۸-  
 ۳۰۹-۳۱۰-۳۱۲-۳۴۲-۳۴۳-  
 ۳۶۰-۳۸۱ .  
 اشرف بیک (از امرای سلطان مراد که بعداً  
 تابع میرزا علی شد) - ۱۰۰-۱۱۱-  
 ۱۱۷-۱۲۹ .  
 اشکور = شکور .  
 اصفهان - ۱۴۱-۱۸۴-۱۸۶ .  
 الموت - ۳۵-۸۹-۱۱۱-۱۴۹-۱۹۵-  
 ۲۰۵-۲۴۳-۲۵۵-۲۵۶-۲۷۵-  
 ۲۷۶-۲۸۲-۲۸۸-۳۳۴-۳۳۶-۳۴۷ .  
 الوبیک (فرزند میرزا علی طشویری) (قورچی  
 خاصه شاه اسماعیل اول) - ۳۷۸ .  
 الوندیک (از تیره‌های حسن بیک) - ۹۷-  
 ۹۸-۱۰۴-۱۰۸ .  
 امامزاده حسین (شاهزاده حسین در قزوین) -  
 ۵۴ .  
 امرای بارانی (مرسوم‌خواران میرزا علی) -  
 ۱۱۱-۱۱۸ .  
 امیر [مولانا سید...] (از تاج سید ابراهیم  
 کیای مفتی و فرستاده میرزا علی نزد میرزا-

ديلمان) - ۲۸۱ .  
 باغ حسام الدين - ۱۵۴-۱۰۸-۱۵۰ .  
 بال ايملك شكورى - ۲۰۸ .  
 باوسودان (از دهكده‌هاى حومه لشتشاه)  
 . ۳۲۹  
 بجاره پس - ۱۳۸-۱۳۹ .  
 بذاق بيك پرسليمان بيك - ۳۷-۳۸-  
 ۳۹-۵۹-۶۰-۶۱ .  
 بديع الزمان ميرزا (حاكم خراسان)-۶۷-  
 ۹۵-۹۶ .  
 برادر زاده اسوار بهادر - ۸۰-۸۲ .  
 برادر كره بوسعيد رانكوتى - ۲۲۶ .  
 براهيم [سلطان...] (ازپسران شيخ حيدر از  
 بطن دختر حسن بيك) - ۱۰۲ .  
 براهيم كباى حاجى محمد شكورى (سپه سالار  
 گرجيان) - ۱۸۲-۱۸۳-۱۹۴-۲۲۹-  
 ۲۳۰-۲۵۵-۲۸۵-۲۹۲-۲۹۹-  
 ۳۰۹-۳۱۸-۳۲۸-۳۲۹ .  
 براهيم كباى مفتى [سيد...] - ۱۰۴ .  
 بر بجار فرخزاد - ۲۳۱ .  
 بژم سروسواده كوه (امروز گدوك گويند)  
 - ۶۸ .  
 بغداد - ۳۳۲-۳۴۵ .  
 بكر بيك (از امرای يعقوب بيك) - ۲۶-  
 ۴۴ .  
 بوبكر طهرانى - ۳۱۷ .  
 بوسعيد [اميره...] (عم اميره حسام الدين)  
 . ۲۶۱  
 بوسعيد [سلطان...] (فرزند مير حسين بازى

محمد آسترانى)-۱۰۴-۱۹۸-۱۹۹-  
 ۳۴۶ .  
 امير كباى گوكى [كارگيا...] (حاكم گوكه  
 وكيسم)-۲۹-۸۴-۸۵-۸۸-۲۰۲-  
 ۲۸۴-۳۰۷-۳۲۶-۳۳۶-۳۴۵-  
 ۳۴۶-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۷ .  
 انبوه (دهكده‌اى بر سامان رودبار و ديلمان)  
 -۵۹-۷۴-۱۴۷ .  
 انزر (دهكده‌اى در آبريز سفيد رود) ۴۷ .  
 انعام قزوين (بفتح الف) - ۹۸ .  
 انوز (فرزند اميره رستم كوهلمى) -۱۷-  
 ۱۰۶-۱۰۷ .  
 انوز [اميره...] (فرزند كارگيا احمد بن  
 كارگيا يحيى) - ۲۲۷-۲۲۸-۲۵۶-  
 ۲۵۷ .  
 اوان (بضم الف از دهكده‌هاى رودبار)-  
 ۱۶۳ .  
 اوجى بيك (از ساكنان قلعه شميران)-۳۳ .  
 اياز غلام - ۲۲۹-۲۳۳ .  
 ايرج [ملك...] (فرزند ملك جهانگير حاكم  
 رستم‌دار) - ۸۱ .  
 ايملك (برادر مير حسين شكورى) - ۲۰۸ .  
 ايمل كنده (امل كنده امروز) - ۱۱۳-  
 ۲۵۹ .

## «ب»

بارفروشهديه (بابل امروزي) - ۵۰-۷۱ .  
 بازداشت - ۱۷۳-۲۶۳ .  
 باغ اروشكى (باغى در دهكده اروشكى)

۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱-۳۴۰ .  
 بیه‌پس - ۲۰-۶۵-۶۶-۷۰-۷۲-۷۳-  
 ۷۴-۸۰-۸۲-۸۸-۸۹-۹۰-۱۰۴-  
 ۱۰۷-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۳-۱۱۵-  
 ۱۱۶-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۴-۱۲۷-  
 ۱۲۸-۱۳۱-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶-۱۴۳-  
 ۱۵۰-۱۵۱-۱۵۴-۱۶۸-۱۸۴-  
 ۱۸۷-۱۸۸-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۷-  
 ۱۹۹-۲۰۵-۲۱۲-۲۲۲-۲۵۷-  
 ۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۲-۲۶۳-  
 ۲۶۴-۲۸۴-۲۸۵-۲۹۸-۳۰۰-  
 ۳۳۰-۳۳۱-۳۳۶-۳۵۱-۳۵۳-  
 ۳۷۴-۳۷۸-۳۸۰-۳۸۲-۳۸۴-  
 بیه‌پسیان = بیه‌پس - ۱۱۳-۱۱۵-  
 ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-  
 ۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۳۳-۱۳۶-  
 ۱۳۸-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۴-  
 ۱۴۵-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۱-۱۸۱-  
 ۱۹۰-۱۹۳-۳۲۴-۳۳۷-۳۷۸-  
 ۳۸۴ .  
 بیه‌پس = بیه‌پسیان - ۳۳۹ .  
 بیه‌پیش = روه پیش = گیلان بیه پیش  
 - ۲۰-۱۰۸-۱۲۱-۱۲۲-  
 ۱۲۸-۱۲۹-۱۳۶-۱۳۹-۱۴۳-  
 ۱۵۱-۱۵۳-۱۶۷-۱۷۰-۱۷۱-  
 ۱۸۰-۱۹۱-۲۶۱-۲۹۸-۳۲۵-  
 ۳۲۷-۳۳۰-۳۳۸-۳۵۱-۳۷۴-  
 ۳۸۴ .

کیا و از خواهرزاده‌های سلطان عباس)  
 - ۲۳۵-۲۷۵ .  
 بوسعید [سلطان...] (حاکم سوق بلاق)-  
 ۵۶-۱۴۸ .  
 بوسعید [ملك سلطان...] (برادر ملك اشرف  
 حاکم رستم‌دار) - ۲۳۰-۳۱۲ .  
 بوسعید میر (سپه‌سالار کوچسفهان)-۱۱۱-  
 ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۵-  
 ۱۲۶-۱۲۷-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-  
 ۱۴۱-۱۷۱-۱۹۳-۲۱۱-۲۱۴-  
 ۲۲۰-۲۲۳-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-  
 ۲۳۰-۲۳۳-۲۳۴-۲۴۱-۲۴۲-  
 ۲۴۵-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲-  
 ۲۵۳-۲۵۴-۲۵۶ .  
 بهادر [آقامیر...] (سالار سپاه کوچسفهان)  
 ۲۵۹-۲۹۸ .  
 بهادر حمزه گیلانی - ۲۷۷-۲۸۰ .  
 بهمن (از سلاطین کیانی) - ۳۸۸ .  
 بهمن [ملك...] (فرزند ملك بیستون بن ملك  
 جهانگیر رستم‌دار) - ۳۱۱-۳۴۰-  
 ۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۷-  
 ۳۷۵-۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸ .  
 بیرام بیك - ۱۸۴-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-  
 ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-  
 ۱۹۶-۲۲۹-۲۶۰ .  
 بیستون [ملك...] (فرزند ملك جهانگیر حاکم  
 رستم‌دار) - ۴۹-۸۲-۸۳-۹۰-۹۱-  
 ۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۲۶۸-۲۶۹-  
 ۲۷۴-۲۸۵-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-

## «پ»

پاسگاه شیوه زان (میان شیرود و رانکوه)

۲۹۲ .

پاسگاه‌میر - ۲۹۲-۳۷۵ .

پاشا [کیا...] (سپه‌سالارسمام) - ۵۸-۷۲

۷۳ .

پاشجا (از نواحی شمالی لاهجان) - ۱۵

-۱۶-۸۲-۱۲۱-۱۲۵-۱۲۷-۱۵۴

-۱۸۳-۲۰۵-۲۵۹-۳۳۵-۳۴۷ .

پاشجائی - ۸۲ .

پاکده = پاکدیه (از دهکده‌های عمارلوی

امروز) - ۶۰-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۶-

-۲۳۶-۲۴۰-۲۴۱-۲۵۱-۲۵۵-

۲۷۶ .

پای شتر (شاعری استرابادی) - ۲۰۵-

۲۹۶ .

پره‌نشین رودسر - ۲۹۲ .

پساخان (ناحیه‌ای بر سر راه آب‌گرم به دیلمان)

-۳۶۷ .

پشتاراه (راهی از دیلمان به رانکوه) -

۳۲۶ .

پشتکوه (ناحیه رودبار و الموت و طالقان

امروزی) - ۴۱-۸۰-۱۰۳-۱۶۷-

۳۲۲-۳۲۳-۳۲۶ .

پل سفیدرود - ۲۵۸-۲۵۹-۲۶۳-۲۹۳ .

پل لنگرود - ۲۹۳ .

پلورود - ۱۴۲-۱۴۷-۲۹۲-۳۳۳-

۳۴۸ .

پل هندوان (= هندوانه پردسر) - ۲۵۹ .

پیرمحمد [قاضی...] - ۱۳۲ .

پیله فقیه - ۳۳۱ .

پیله میرطالش - ۲۳۳ .

## «ت»

تاج الدوله [ملک...] (حاکم رستم‌دار) -

۱۷-۳۸۱ .

تاج‌الدین [کیا...] (سردار لشکرشکور و

فرزندکیا هند) - ۱۷-۱۴۰-۱۶۴-

۲۰۸-۲۳۳ .

تاج‌الدین رستم (پرسهراب و خواهرزاده

کره بوسعید رانکویی) - ۲۱۸ .

تاج‌الدین قاضی (سردار سپاه میرعبدالکریم)

-۱۹۰ .

تاریخ خانی تألیف علی بن شمس‌الدین بن

حسین لاهجی) - ۵ .

تاجیک - ۱۲۱-۱۳۸ .

تبریز - ۳۶-۹۷-۹۸-۳۸۲ .

ترك = اترک - ۱۲۱-۱۲۳-۱۳۸ .

تنکابن - ۱۳-۱۸-۱۹-۴۸-۵۱-۶۷-

۷۳-۷۵-۷۹-۸۰-۸۸-۸۹-۹۱-

۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۱۳۹-۱۶۵-

۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۱-۲۰۲-

۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۰-۲۱۱-

۲۶۷-۲۹۱-۲۹۹-۳۲۹-۳۳۹-

۳۴۰-۳۴۷-۳۵۷-۳۸۷ .

توپچی رومی - ۸۸ .

توران شاه [پاشا...] - ۲۳۳ .

تسولاوه رودبنه - ۱۱۱-۱۳۸-۲۵۹-

. ۲۶۰

## «ج»

جاله‌سر (مأم‌ن گاهی درس‌حد بیه‌پس و بیه-

پیش) - ۲۲ .

جام‌خانه (کاخ‌ی در دیلمان) - ۲۸۲ .

جامه‌خانه - ۲۸۷ .

جان‌باز (برادر کره بوسعید رانک‌وئی) -

. ۲۱۷

ج‌رس (دهکده‌ای در آبریز سفیدرود) -

. ۴۷

جلال (از کستان‌میران سم‌ام پسر میرکیو) -

. ۲۲۶-۲۱۷

جلال‌الدین [کیا...] [خاناده ورستر دیلمان

فرزند کیارکازن کشج دیلمانی] - ۲۲۷

- ۲۳۵-۲۳۶-۲۳۹-۲۴۱-۲۴۲

. ۲۴۳

جلال‌الدین [کارگیا...] (فرزند کارگیا

محمد) ۲۲۹-۲۵۶-۲۵۷ .

جلال‌الدین مگس رودباری - ۲۳۱ .

جمشید فرخ‌زاد - ۱۱۹ .

جنده رودبار (یلاق‌گر جیان که امروز جنت

رودبار گویند) ۱۴۷ .

جورپشته - ۲۱۰-۲۱۱ .

ج‌وستان (از دهکده‌های مشهور طالقان) -

. ۲۹۱

ج‌وشن یک میرقرا باغ - ۱۸۷ .

جهانشاه یک - ۴۱-۴۲-۴۳ .

جهانشاه شکوری - ۱۶۲-۱۶۳ .

جهانگیر (فرستاده دربار شاه اسماعیل اول

فرزند خواجه علی میرموسی) - ۳۸۱ .

جهانگیر [ملک...] - ۱۷-۶۷-۷۳-۷۵ -

۷۹ - ۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵ -

۸۶-۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴ -

جهانگیر [میرزا...] (فرزند میرزا جهانشاه)

. ۵۵-۵۶

جیجان - ۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷ -

. ۱۲۱-۱۴۳-۱۸۹-۳۸۲ .

## «چ»

چا کرود (از دهکده‌های سم‌ام) - ۱۰-۵۶ -

. ۱۴۷-۱۶۸-۲۰۳-۳۷۸ .

چال (از دهکده‌های بلوک رامند) - ۱۹۵ .

چپکوند - ۲۲۷-۲۳۱ .

چشا (از دهکده‌های دیلمان) ۲۸۰ .

چشمه‌حبیب سلطانیه - ۳۶۲ .

چلپایک میرخلخال - ۱۸۷-۱۹۰-۲۶۰ .

چلیندان (از تیره‌های ساکن تنکابن) -

. ۲۶۷

چولاب کیسم - ۱۲۴ .

چومادر بهادر (خلایرورستر رانکوه) ۲۹۲ -

. ۳۳۳

چومادر ناصر کیا (خاناده ورستراهیجان) -

. ۸۸

## «ح»

حاجی بیک - ۵۷-۵۸.

حسام‌الدین [امیره...] (از سلاطین اسحاقی

گیلان) - ۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-

۱۳۳-۱۳۹-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۳-

۱۵۴-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-

۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۹-۱۸۰-

۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۷-

۱۹۸-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۴-۲۳۹-

۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۴-۲۸۵-

۲۹۷-۲۹۸-۳۰۷-۳۱۸-۳۲۲-

۳۲۴-۳۲۶-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۳-

۳۳۴-۳۴۵-۳۵۰.

حسام‌الدین (سپهسالار پاشجا) - ۸۲.

حسام‌الدین (برادر کالجار) - ۲۵۲-۲۵۴.

حسام‌الدین [کارگیا...] (فرزند کارگیا

محمد) (خاناده ورسترا هجان) - ۱۴-

۸۴-۸۵.

حسام‌الدین تولمی = تولم حسام‌الدین =

حسام‌الدین تولم = حسام‌الدین تولم

جلال‌الدین = تولم جلال‌الدین حسام

الدین - ۴۸-۵۰-۵۱-۵۲-۵۵-۶۲-

۶۳-۶۷-۲۲۷.

حسام‌الدین چپکوند - ۳۲۷.

حسام‌الدین قصاب [ملا...] (پسر خواجه احمد

قصاب لاهجی) - ۲۶۵-۲۷۰-۲۹۷-

۲۹۸-۳۰۰.

حسن [امام...] علیه‌السلام - ۲۳۲.

حسن [خواجه...] - ۱۹۵.

حسن [سلطان...] (از پسران سلطان محمد

کیا) - ۷-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۲۹-

۷۳-۷۴-۷۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۵-

۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-

۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۹-۱۳۴-

۱۳۹-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۱-

۱۵۲-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-

۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-

۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۸-

۱۷۱-۱۷۳-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۸-

۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۴-

۱۸۸-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۷-

۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳-

۲۰۴-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۴-۲۱۶-

۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۲-

۲۲۴-۲۲۵-۲۳۵-۲۶۷-۳۸۴.

حسن [شیخ...] (برادر شاه اسماعیل اول)

۹۱-

حسن [کیا...] [کارگیا...] (سپهسالار

اشکور) - ۲۲۸-۲۹۹-۳۰۰.

حسن [کیا...] (برادر زاده کباهند) - ۲۱۶.

حسن [میر...] (فرزند بزرگتر کارگیا امیر

کیای گوکی) - ۲۸۴-۳۰۷-۳۳۶.

حسن آباد (از دهکده‌های رودبار که تا امروز

برجای است) - ۷۳.

حسن آقا - ۸۸-۸۹.

حسن بیک (پسر علی پسر قرا یولک از سلاطین آق قویونلو) - ۱۴۸-۱۰۲-۹۷-۱۸۵-  
 حسن خالدار قزوینی [میر...] - ۱۸۵-  
 ۲۸۵-۲۷۷  
 حسن علی (از مقربان درگاه شاه اسماعیل) - ۲۵۰  
 حسن کاردگر [میر...] (فرستاده ملک جهانگیر نزد میرزا علی کیا) - ۳۱۴-۳۱۳-۸۷-  
 حسن کیا [قاضی...] (فرستاده میرزا علی نزد آقا رستم و میر شمس الدین) - ۶۶-۶۵-  
 حسن کیادیه - ۲۵۹  
 حسن کیا کالنج (از اعیان نائل) - ۸۵-  
 ۸۷-۸۶  
 حسن گوکی [سلطان...] - ۱۶-۱۵-۱۴-  
 حسین [امام...] علیه السلام - ۲۳۲  
 حسین (از کستامیران سماسی و پسر میر گیو) - ۲۲۶-۲۱۷  
 حسین [سلطان...] (از پسران سلطان محمد کیا) - ۱۸-۱۴-۱۰-  
 حسین [قاضی میر...] (از قضاة قزوین) - ۵۴  
 حسین [ملک...] (حاکم رستمدر) - ۷۳  
 حسین [میر...] (فرزند کار کیا یحیی تنکابنی) - ۲۹۹-۲۳۵-۲۱۱-۲۰۵  
 حسین [میر...] (فرزند میر عضد) - ۱۱۰-  
 ۱۱۵-۱۱۳-۱۱۲  
 حسین [میر...] (فرزند بال ایملک شکوری) - ۲۰۸-  
 حسین اسوار دیلمانی [میر...] (از اعیان درگاه سلطان حسن) - ۱۸۵-۲۲۶-  
 ۲۳۵-۲۳۶-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-  
 ۲۴۲-۲۴۳-۲۵۲  
 حسین بازی کیا [میر...] - ۲۵۲-۲۳۵-  
 ۲۷۵  
 حسین بیک علی خان - ۷۴-۷۳-۷۲-۷۱-  
 ۷۵-  
 حسین بیک الله - ۳۱۵  
 حسین جمال الدین لمسری [کیا...] (سپه سالار لمسر) - ۲۸۸  
 حسین درگاه سالار شکوری [میر...] (سر کرده پیادگان اشکور) - ۳۳۱-۳۲۹-  
 حسین طالغانی [میر...] = میر حسین طالغان (سپه سالار طالغان) - ۳۱۰-۲۹۱-  
 حسین کیسمی [سلطان...] - ۱۴۷  
 حسین متقاضی لاهجان [فقیه...] - ۲۰۴  
 حسین میرزا یقرا [سلطان...] - ۱۶۰-۵۶-  
 ۳۶۵-  
 حضرت امیر = علی بن ابی طالب علیه السلام  
 حمزه (از کستامیران سماسی و پسر میر گیو) - ۲۳۳-۲۲۶-۲۱۷-  
 حمزه [سلطان...] (از پسران سلطان محمد کیا) - ۱۰-۷۷-۷۸-۲۳۴-۲۴۹-  
 ۲۵۲-۲۵۴-۳۱۷  
 حمزه [میر...] (از قاتلان سلطان حسن) - ۲۲۶  
 حمزه گیلانی [بهادر...] = بهادر حمزه گیلانی

حسن بیک (پسر علی پسر قرا یولک از سلاطین آق قویونلو) - ۱۴۸-۱۰۲-۹۷-۱۸۵-  
 حسن خالدار قزوینی [میر...] - ۱۸۵-  
 ۲۸۵-۲۷۷  
 حسن علی (از مقربان درگاه شاه اسماعیل) - ۲۵۰  
 حسن کاردگر [میر...] (فرستاده ملک جهانگیر نزد میرزا علی کیا) - ۳۱۴-۳۱۳-۸۷-  
 حسن کیا [قاضی...] (فرستاده میرزا علی نزد آقا رستم و میر شمس الدین) - ۶۶-۶۵-  
 حسن کیادیه - ۲۵۹  
 حسن کیا کالنج (از اعیان نائل) - ۸۵-  
 ۸۷-۸۶  
 حسن گوکی [سلطان...] - ۱۶-۱۵-۱۴-  
 حسین [امام...] علیه السلام - ۲۳۲  
 حسین (از کستامیران سماسی و پسر میر گیو) - ۲۲۶-۲۱۷  
 حسین [سلطان...] (از پسران سلطان محمد کیا) - ۱۸-۱۴-۱۰-  
 حسین [قاضی میر...] (از قضاة قزوین) - ۵۴  
 حسین [ملک...] (حاکم رستمدر) - ۷۳  
 حسین [میر...] (فرزند کار کیا یحیی تنکابنی) - ۲۹۹-۲۳۵-۲۱۱-۲۰۵  
 حسین [میر...] (فرزند میر عضد) - ۱۱۰-  
 ۱۱۵-۱۱۳-۱۱۲  
 حسین [میر...] (فرزند بال ایملک شکوری) - ۲۰۸-  
 ۲۰۸-

## «د»

- دارا (از سلاطین کیانی) - ۳۸۸ .  
 دارالسلام = بغداد - ۳۵۶ .  
 دارالمرز (از آستارا تا استراباد) - ۹ -  
 ۷۵-۱۰۶-۱۹۸-۲۰۷-۲۲۷-۲۳۴  
 ۲۴۷-۲۴۸-۲۴۹-۲۹۱-۳۱۲-  
 ۳۲۲-۳۶۶ .  
 دافجا - ۱۱۲-۱۱۵-۱۱۸-۱۲۱-۱۲۲  
 ۲۵۹ .  
 دباچ [امیره ...] (فرزند امیره حسام الدین از  
 سلاطین اسحق گیلان) - ۳۷۸ .  
 دباچ [امیره ...] (پدر امیره علا الدین) - ۱۳۵-  
 ۱۳۱-۱۸۵ .  
 دباچ جاکول - ۲۸۵ .  
 دباچ شکوری - ۲۷۷-۲۸۵ .  
 دباچ شوک - ۱۸۵ .  
 دجله - ۱۵۲-۳۶۹ .  
 دختر امیر کیای گوکی - ۲۰۲ .  
 دختر الله بیک - ۱۸۶ .  
 دده بیک (سردار سپاه رستم بیک که به کمک  
 سلطان حمزه آمده بود) - ۷۷-۷۸-۸۸  
 ۱۵۹-۲۹۲ .  
 درگزین - ۱۹۵ .  
 درویش بیک (سرکرده لشکر بدیع الزمان  
 میرزا که به کمک میرزا علی آمده بود) -  
 ۶۷-  
 دره سر - ۳۴۸ .  
 دریاوک - ۲۳-۲۶-۷۳-۷۴-۳۶۵ .

حیدر [شیخ ...] [سلطان ...] - ۱۰۱-۱۰۲ .

## «خ»

- خبرچی گری - ۲۱۷-۲۵۳ .  
 خراسان - ۵۶-۶۷-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-  
 ۳۷۶-۳۷۸ .  
 خرزویل - ۲۳ .  
 خرشم - ۳۳۳ .  
 خرگام - ۲۲-۱۶۶-۱۶۸-۱۹۵ .  
 خشکه بجار - ۱۱۲ .  
 خشکه رود - ۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱ .  
 خلخال - ۱۸۷ .  
 خلیفه سید علی (ایلچی امیره حسام الدین) -  
 ۳۴۵ .  
 خلیل [سلطان ...] (والی عراق) - ۱۰ .  
 خلیل بیک (از امرای سلطان مراد) - ۱۰۰ .  
 خلیل کوتی - ۵۰ .  
 خواجه علی [سلطان ...] (از پسران شیخ  
 حیدر از بطن دختر حسن بیک) - ۱۰۲ .  
 خوارشاه [کیا ...] (خانواده ورستر دیلمان) -  
 ۲۲ .  
 خورمه لات - ۲۷-۲۹-۱۱۶-۱۱۷-  
 ۱۳۹-۱۴۰-۱۷۱-۱۷۳-۲۵۷-  
 ۲۵۸-۲۵۹ .  
 خوش اندام بیک (از امرای دربار شاه اسماعیل  
 اول) - ۳۶۴ .  
 خوی - ۳۸۲ .  
 خیرجیان (طرفداران و خویشان علی جان) -  
 ۲۸۰ .

دزده بن (دهكده‌ای نزد يك لاهجان) ۱۸-

۰۳۴۵

دزماشین (قلعه‌ای در پشت لیوما) ۳۵۸-

دشت کربلا-۲۳۲.

دشت کیتیم (بضم تاء دوم)-۲۷۴.

دمر لقیما-۳۶۲-۳۶۳.

دوست آقا (حرم لله يك)-۲۳۹.

دیالمه = دیلمان-۱۶۴.

دیالمه شکور-۱۴۳.

دیسام-۱۴۵.

دیلمان (ناحیه کوهستانی گیلان)-۱۶-۱۴-

۲۲-۲۷-۳۵-۴۱-۴۶-۵۲-۵۶-

۵۷-۵۹-۷۱-۷۸-۹۰-۱۳۸-۱۴۷-

۱۴۹-۱۵۰-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۴-

۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۱-

۱۷۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۹۰-۱۹۵-

۱۹۸-۲۰۷-۲۱۶-۲۳۵-۲۴۳-

۲۵۱-۲۵۵-۲۷۵-۲۸۵-۲۸۸-

۳۰۳-۳۰۷-۳۰۹-۳۲۴-۳۲۵-

۳۲۶-۳۴۲-۳۵۸-۳۶۷-۳۶۹-

۳۷۶-۳۷۸-۳۸۶.

دیلمان = دیالمه-۱۶۸.

دیمه بن-۱۵۷-۲۵۲.

دینارود-۲۰۸.

دیوانیان-۱۸۳.

دیوعلی (از مقربان دربار شاه اسماعیل اول که

بازینل يك عازم فتح بیه پس بودند) ۳۷۸.

دیوعلی (کسی که تخته‌های پل سفید رود را

پیش از رسیدن سلطان هاشم برچید) ۲۹۳.

دیه دوشاب (از دهکده‌های رودبار که تا امروز

برقرار است)-۱۴۷.

«ذ»

ذوالنون (ایلچی شاه اسماعیل اول) ۲۰۱-

۲۰۲-۲۰۴.

ذوالقدر-۳۱۵.

«ر»

رانکوه (از نواحی دشت گیلان)-۱۶-۱۵-۱۴-

۱۷-۱۸-۸۴-۸۵-۱۱۳-۱۳۰-

۱۳۵-۱۳۸-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-

۱۴۷-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۷-۱۶۳-

۱۷۳-۱۷۸-۱۸۰-۱۸۱-۲۰۳-

۲۰۷-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۴-۲۲۷-

۲۲۸-۲۲۹-۲۳۴-۲۳۵-۲۴۵-

۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۶۷-۲۶۹-

۲۹۲-۲۹۶-۲۹۷-۲۹۹-۳۰۷-

۳۰۹-۳۱۷-۳۱۸-۳۲۳-۳۲۸-

۳۲۹-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۴۷-

۲۴۸-۳۴۹-۳۵۱-۳۵۳-۳۵۶-

۳۵۷-۳۶۹-۳۷۴-۳۷۸-۳۸۲.

راه آمل-۹۵.

راه ابهر به قزوین-۴۱.

راه ازنا-۱۶۶.

راه باو سودان-۳۲۹.

راه بجاره پس-۱۳۸-۱۳۹.

راه پاشجا-۲۵۹.

راه پره جا-۱۳۹.

راه پلورود-۱۴۲-۱۴۷.

- راه تولاوه رود بنه-۱۳۸.  
 راه جورپشته-۲۱۵-۲۱۱.  
 راه چاگ رود-۱۶۸.  
 راه دافجا و کلاجا-۱۱۲.  
 راه دره سر-۲۹۳.  
 راه دریابار-۲۶۵-۳۳۴.  
 راه دیسام-۱۴۵.  
 راه دیلمان-۲۸۵.  
 راه دری و شهریار-۸۳.  
 راه سلطانیه به گیلان-۳۶۷.  
 راه سنگه ویر رود سر-۲۹۳.  
 راه شیرود و هزار-۲۹۱.  
 راه شیمه رود-۱۹۵-۳۰۹-۳۲۴-۳۴۷.  
 راه طحم و جرس-۴۷.  
 راه طوالش-۱۵۳.  
 راه قزوین-۲۴۵.  
 راه قلعه و شکین-۱۶۱.  
 راه کفشه-۱۳۹.  
 راه کلارهدیه-۱۷۱.  
 راه کوچ سفهان-۱۱۲-۲۸۵.  
 راه گیلان به ولایت نور-۸۵.  
 راه لشتن شاه-۱۳۷.  
 راه لمسر و طالغان-۱۵۸.  
 راه لیل-۱۶۳-۳۴۷-۳۶۹.  
 راه مازندران به خراسان-۳۷۶.  
 راه میزوج (راهی که از دریا و ک به قزوین می-  
 رود)-۳۶۵.  
 راه واکن تله-۱۴۲.  
 راه و شکین-۱۶۱.
- راه یوج به لمسر-۳۵۸.  
 راه پشته (دهکده ای نزدیک لنگرود. این کلمه  
 ترکیبی است و حالت اضافی ندارد)  
 -۳۴۸.  
 راه داران-۲۸۵.  
 رحمت آباد (از دهکده های رودبار زیتون)-  
 ۲۱-۲۲-۳۰-۳۲-۳۳-۱۰۷-۱۰۹-  
 ۱۴۳-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۳-۱۸۹-  
 ۲۳۹-۲۸۴-۲۸۵-۳۸۲.  
 رزه جرد-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸.  
 رساق-۱۸۷.  
 رستاج میرک-۱۶۲.  
 رستم [آقا...] (حاکم مازندران)-۵۱-۶۵-  
 ۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۹۳-۹۴-۹۵-  
 ۹۶-۱۱۵-۱۸۳-۱۹۵-۲۰۴-۲۱۱-  
 ۲۱۲-۲۱۳-۳۱۸-۳۴۰-۳۴۴-  
 ۳۴۵-۳۵۷-۳۶۰-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۹-  
 رستم [امیره ...] (فرزند کارگیا یحیی)-۱۰۶-  
 ۱۱۵-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۳-  
 ۱۷۵-۳۰۷.  
 رستم [امیره ...] (حاکم جیجان و رحمت آباد)  
 ۲۵-۲۱-۳۸۲.  
 رستم یگ - ۵۷ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۸ - ۱۰۲-  
 ۱۵۳-  
 رستم دار (قسمتی از خاک مازندران غربی شامل  
 کوه و دشت)-۱۷-۴۲-۵۲-۶۶-۸۸-  
 ۹۱-۹۵-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۹-  
 ۱۲۷-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-  
 ۲۰۴-۲۰۵-۲۱۲-۲۳۰-۲۶۸-

روی بنه = رود بنه.

ری-۴۳-۴۴-۸۳-۱۰۰.

## «ز»

زال شرمه (سپه سالار ملک بیستون)-۹۲.

زایگان (ازدهکده های قصران داخل)-۸۱.

زرکاء لات-۳۳۲.

زبرد (ازدهکده های طارم)-۲۳۹.

زنگان (= زنجان)-۴۷.

زواره رود تنکابن-۶۷.

زین العابدین [خواجه ...] (مأمور تحصیل

بقیه قبلی اردوئی)-۳۵۳-۳۳۷-۳۳۶.

۳۵۴.

زین العابدین [میر ...]-۲۴-۲۶-۴۸.

زین العابدین طارمی-۵۹-۶۰-۱۹۲.

زینل بیک (ازمقربان دربار شاه اسماعیل اول)-

۳۶۴-۳۶۵-۳۷۸.

## «س»

سادات [خاندان ...]-۲۴.

سادات قزوین-۲۶.

ساری-۲۶-۵۰-۵۱-۶۸-۶۹-۷۱-

۳۷۵.

ساسان [امیره ...] (سپه سالار رانکوه)-۳۵۰.

۳۵۳-۳۵۱.

ساسان [امیره ...] (فرزند کارگیا احمد بن کار-

گیا یحیی)-۳۱۷-۳۲۹.

ساسان بن محمد ساسان (سپه سالار لشتشاه)-

۳۳۴.

ساطلمیش بیک-۳۷-۳۹-۴۰-۴۱.

۲۹۱-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۲-

۳۱۴-۳۱۵-۳۱۸-۳۴۲-۳۶۰.

رشت-۲۹-۱۰۷-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۳-

۱۲۹-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-

۱۷۳-۱۸۹-۱۹۳-۱۹۸-۲۵۹-

۲۶۱-۳۲۶-۳۲۸-۳۳۴.

رضی کیا [کیا ...] (ازاعیان لمسرو سپه سالار

آنجا)-۲۲۳-۲۲۴-۲۳۷-۲۳۸-

۳۲۹-۳۴۷.

رضی کیای درگه سلار لاهیجی (سرکرده پیاده-

های سمم)-۳۲۹-۳۳۱-۳۵۸.

رکابزن [کیا ...]-۴۲-۴۳-۸۸-۸۹-

۱۲۱.

رکابزن دیلمانی کشج [کیا ...]-۲۲۷-

۲۳۹.

رکابزن (برادر عباس سپه سالار بیه پس)-۱۰۸-

۱۱۰-۱۱۲-۱۱۵-۱۴۹-۱۵۰-

۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴.

رودبار (ناحیه کوهستانی شمال قزوین)-۵۸-

۷۱-۷۳-۱۸۸-۲۴۰-

رودباریان-۲۴۰.

رود بنه = روی بنه-۱۱۱-۲۵۸.

رودخانه شلمان-۳۳۳.

رودخانه کویارود-۳۳۳.

رودخانه لالا کم-۱۱۸.

رودسر-۱۴۲-۲۰۷-۲۹۲-۲۹۳-۳۳۴.

روم-۱۰۴-۳۸۲.

روه پیش = بیه پیش = گیلان بیه پیش-۳۲۶.

سالار = سالار (برادر عباس سپه سالار بیه‌پس) -  
 ۱۵۵-۱۰۸  
 سالار [امیره...] بن رستم کوهلمی - ۲۱-۲۰-۲۲  
 سالوک کوهلمی [کیا...] (خادم خاص میرزا علی) - ۱۳۵  
 ساق بلایق = سوق بلایق  
 ساوم - ۴۷-۱۸۵  
 سبز گنبد - ۹۵  
 سپاوه سمایی [مولانا...] [ملا...] - ۳۳۷ - ۳۳۸  
 سپرورین (= اسفرورین از دهکده‌های قزوین) - ۱۹۵  
 سختسر (رامسر امروزی) - ۹۱-۲۰۲-۲۰۴  
 ۲۰۸-  
 سدید (برادر ملا نفیس) - ۱۴۵  
 سدید شفتی - ۱۵۵-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۱  
 ۱۶۲-۱۷۳-۱۸۰-۱۸۸-۱۹۵  
 ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۶  
 ۱۹۹-۲۰۰-۲۱۵-۲۳۵-۲۳۹  
 ۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۸  
 ۲۴۹-۲۵۱-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶  
 ۲۵۷-۲۵۹-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴  
 ۲۶۵-۲۶۶-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱  
 ۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-۲۷۷  
 ۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲  
 ۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸  
 ۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۷-۲۹۸  
 ۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴  
 ۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۹-۳۱۲  
 ۳۱۳-۳۱۶  
 سراج الدین قاسم (از وزرای دربار کیا ثانیان گیلان) - ۶-۲۲۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۹  
 ۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۹  
 ۳۲۱-۳۲۴-۳۶۳-۳۶۶-۳۸۲  
 سرحد نشینان - ۳۵۸  
 سرلیل - ۲۷۴  
 سرمیج (از دهکده‌های بالا اشکور) - ۸۳  
 سطل چهار راهان - ۱۱۳  
 سعدالدین لمسی - ۲۳۶  
 سفندیار تنکابنی - ۳۰۴-۳۰۵  
 سفید پشته انبوه (شیب تند که سر راه دیلمان به قزوین نزدیک انبوه است) - ۵۸  
 سفیدرود - ۱۱۵-۱۱۶-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶  
 ۱۲۷-۱۷۱-۱۸۱-۲۹۸-۳۲۴  
 ۳۲۹-۳۳۴  
 سفیدرود [پل...] = پل سفیدرود  
 سکندر [ملک...] (حاکم کلاره دشت) - ۷۴-۷۶-۷۷  
 سالار = سالار (برادر عباس سپه سالار بیه‌پس)  
 سلطان خان (سردار لشکر بیه‌پس) - ۸۸  
 سلطانیه - ۳۷-۳۹-۴۶-۴۷-۸۹-۲۶۲  
 سلماس (شاهپور امروزی) - ۳۸۲  
 سلیمان بیک (سردار لشکر یعقوب بیک) - ۲۳  
 ۲۶-۲۷-۵۹-۶۰-۱۰۲  
 سلیمان بیغمیر - ۴-۱۵۸  
 سلیم شاه رومی [سلطان...] - ۳۸۵-۳۸۳  
 سما (از مناطق نیلاقی گیلان) - ۱۰-۱۱-۱۷

سالار = سالار (برادر عباس سپه سالار بیه‌پس) -  
 ۱۵۵-۱۰۸  
 سالار [امیره...] بن رستم کوهلمی - ۲۱-۲۰-۲۲  
 سالوک کوهلمی [کیا...] (خادم خاص میرزا علی) - ۱۳۵  
 ساق بلایق = سوق بلایق  
 ساوم - ۴۷-۱۸۵  
 سبز گنبد - ۹۵  
 سپاوه سمایی [مولانا...] [ملا...] - ۳۳۷ - ۳۳۸  
 سپرورین (= اسفرورین از دهکده‌های قزوین) - ۱۹۵  
 سختسر (رامسر امروزی) - ۹۱-۲۰۲-۲۰۴  
 ۲۰۸-  
 سدید (برادر ملا نفیس) - ۱۴۵  
 سدید شفتی - ۱۵۵-۱۵۷-۱۶۰-۱۶۱  
 ۱۶۲-۱۷۳-۱۸۰-۱۸۸-۱۹۵  
 ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۶  
 ۱۹۹-۲۰۰-۲۱۵-۲۳۵-۲۳۹  
 ۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳-۲۴۸  
 ۲۴۹-۲۵۱-۲۵۳-۲۵۵-۲۵۶  
 ۲۵۷-۲۵۹-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴  
 ۲۶۵-۲۶۶-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱  
 ۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-۲۷۷  
 ۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲  
 ۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸  
 ۲۸۹-۲۹۰-۲۹۱-۲۹۷-۲۹۸  
 ۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴

- ۱۹۸-۱۹۹. سیف‌الدین اشکور-۲۷۶.  
 سیف‌الدین طالقانی-۲۵۲.  
 سیکه‌رود-۲۳۶.  
 سیمه‌رود (رودخانه‌ای که از لاهجان می‌گذرد و به لنگرود می‌رسد) ۳۲۹.  
 «ش»  
 شافعی مذهب-۱۲۹.  
 شاه‌سوار (خلایورستر لاهجان‌فرزند بزرگتر کاوس سلار لشتن‌شائی) ۲۸۵-۳۲۹.  
 شاه‌علی خالق بردی [میر ...] ۲۵۱-  
 شاه‌غازی لواسانی [ملك ...] ۷۳-۷۴-  
 ۷۵-۹۱-۹۲-۹۳-۹۵.  
 شاه‌قباد (خلایورستر لاهجان‌فرزند کارگیا - علاء‌الدین بن کارگیا یحیی) ۲۸۵-  
 شاه‌کاوس (محتسب لاهجان‌فرزند خردتر کاوس سلار لشتن‌شائی) ۲۸۵-  
 شاه‌ملك (خاناده‌ورستر کوچسفه‌ان) ۱۳۸-  
 شاه‌نظر (از قوم مرشتاوندان ساکن تنکابن) ۲۱۱-  
 شاهی‌بیک‌خان (شییک‌خان) ۳۶۵-۳۶۷-  
 ۳۷۰.  
 شینه (= اشین دهکده‌ای نزدیک کماچال) ۱۳۹-  
 شجاع [شاه ...] (حاکم پاشجادر عهدشاه یحیی) ۱۶-  
 شربتچی‌گری-۲۲۶.  
 شریستان تنکابن (ظاهر آخرم آباد کنونی) ۲۹۱-۲۹۲.  
 ۱۸-۲۱-۲۲-۵۸-۵۹-۷۲-۷۳-۱۳۵-  
 ۱۳۸-۱۷۸-۲۰۷-۲۸۸-۲۹۰-  
 ۲۹۲-۲۹۵-۳۱۳-۳۱۷-۳۲۹-۳۷۸-  
 سم‌دشت-۲۰-۲۳.  
 سمه‌رود (یکی از شعب‌سمت چپ پلورود) ۱۴۲-  
 سمنان-۳۷-۳۷۸-  
 سواده‌کوه-۲۶-۴۹-۵۰-  
 سوره‌چان‌محمد = محمد سوره‌چان ۲۲۹-  
 ۳۲۹-۳۳۳-  
 سوق‌بلاق = ساوق‌بلاق-۱۴۸-۱۵۹-۱۶۰-  
 ۱۶۱-  
 سهراب [کیا ...] ۲۳۷-  
 سهل‌بن‌علی [امام ...] ۱۹۵-۱۹۶-  
 سیاه‌کله‌رود ۲۰۷-۲۰۹-  
 سیامردجلال (سردار جنگ‌منجیله‌دشت) ۲۰-  
 ۲۱-۲۲-۲۳-  
 سیاوش‌فرزند امیره‌رستم [امیره ...] (حاکم جیجان و رحمت‌آباد) ۳۸۲-  
 سیاوش‌گسگری [امیره ...] ۱۵۱-۱۵۳-  
 ۱۵۴-۲۵۴-  
 سیاه‌رودبار رشت-۱۶۹-۱۷۰-  
 سیاه‌روه‌پی (از نواحی اطراف آمل) ۵۱-۵۲-  
 سیاه‌سطل بویه-۲۵۹-۲۶۰-  
 سیجران-۱۴۲-۳۳۲-۳۳۳-۳۴۵-  
 سیره‌کوه (محلی در حوالی رزه‌جردقزوین) ۳۸-  
 سیف‌الدین (سپه‌سالار الموت) ۲۸۲-  
 سیف‌الدین آقا (اختیاردار بیرام‌بیگ) ۱۹۵-

شیر ملک سلار-۲۹۲.  
 شیروان-۷۷-۷۸-۱۰۱-۱۰۵.  
 شیروان شاه-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۵.  
 شیرو-۲۹۲.  
 شیروی خراودی کشج-۲۲۸.  
 شیمه رود (شیمه رود امروزی)-۱۹۵.

«ص»

صارو پیری (سر کرده قشون شاه اسماعیل که  
 برای تسخیر بیه پس آمده بودند)-۳۸۰.  
 ۳۸۱-۳۸۲.  
 صابین قلعه (شاهین دژ امروزی) ۳۶۱.  
 صدر [خواجه ...] (وزیر سلطان هاشم) ۲۰۲.  
 صفی [شیخ ...] ۱۰۱.  
 صفی [شیخ ...] (برادر سدید)-۲۹۸-۳۰۰.  
 ۳۰۴.

«ط»

طارم-۳۰-۴۷-۵۹-۸۸-۹۷-۹۸-۹۹.  
 ۱۰۴-۱۱۰-۱۱۸-۱۲۱-۱۸۷.  
 ۱۹۱-۲۱۴-۲۲۲-۲۶۲-۲۹۸.  
 ۳۸۲.  
 طاق کسری-۳۶۹.  
 طالشه کول (از دهکده‌های دیلمان که تا امروز  
 برقرار است)-۲۷۹.  
 طالقان-۳۵-۵۷-۸۹-۱۵۴-۱۵۸.  
 ۱۶۱-۱۶۳-۱۸۳-۱۸۸-۱۸۹.

شرگاه (شیرگاه امروزی)-۷۰.  
 شریف [سید ...] (فرستاده میرزا علی نژاد آقا  
 رستم)-۹۴.  
 شریف رود سری [سید ...] (قاضی طایفه امامیه)  
 ۲۶۷-۲۶۸-۳۴۰-۳۴۱-۳۶۹.  
 ۳۷۴-۳۷۸.  
 شکور (= اشکور)-۱۷-۱۳۸-۱۴۳.  
 ۱۴۴-۱۶۲-۱۶۴-۲۰۷-۲۱۶.  
 ۲۹۸-۲۹۹-۳۰۰-۳۲۹.  
 شکیت (اشکیت امروزی) ۲۳۰.  
 شلنده رود-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۵-۲۸۴.  
 شمس الدین [قاضی ...] (صدر دربار شاه  
 اسماعیل اول)-۳۶۳.  
 شمس الدین [میر ...] (برادر میر زیسن العا-  
 بدین)-۲۶-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲.  
 ۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷.  
 ۶۸-۷۰-۷۱-۹۳-۱۰۹-۱۱۰.  
 شمس الدین محمد (اختیار تمام شیخ نجم ثانی)  
 ۳۶۲.

شمیران-۱۵۹.  
 شهریار (بلوکی در غرب تهران) ۴۱-۸۳.  
 شیخ شاه (فرزند شیروان شاه)-۱۰۱-۱۰۵.  
 شیخ کبیر اردوبیلی-۲۲۲-۲۳۸-۲۳۹.  
 ۲۵۵-۲۵۷-۲۵۹-۲۶۳-۲۶۴.  
 شیران-۱۰۲.  
 شیرایه = شراثی-۲۶۰.  
 شیر علی [کیا ...] (کوئوال قلعه گلخندان)  
 ۴۴-۴۵.

۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۹۰ - ۲۱۱ - ۳۵۷ -  
 ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰ -  
 عبدالله [میر ...] (فرزند میرظهیرالدین  
 مرعشی) - ۵۰ - ۵۲ - ۶۳ -  
 عبدالله بن قاضی یحیی تمیجانی [ملا ...]  
 (ملقب به شرف الدین قاضی عبدالله) -  
 ۲۶۹ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۵۴ - ۳۵۹ -  
 ۳۶۱ - ۳۷۸ -  
 عبدالله ساوری [خواجه ...] - ۷۱ -  
 عبدالله منجم [سید ...] - ۲۰۶ -  
 عبدالملك [میر ...] (سپه سالار لمسر) - ۱۷ -  
 ۲۶ - ۲۷ - ۳۲ - ۳۵ - ۳۷ - ۵۷ - ۶۶ -  
 ۶۸ - ۷۳ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۶ - ۱۱۸ -  
 عراق - ۳۴ - ۴۱ - ۵۷ - ۶۱ - ۷۸ - ۹۷ - ۹۹ -  
 ۱۴۸ - ۲۶۱ - ۳۷۷ -  
 عضد [میر ...] (فرزند میر موسی و فرستاده  
 میرزا علی نزد سلطان هاشم) - ۷۵ - ۸۱ -  
 ۹۴ - ۹۵ - ۱۱۰ -  
 علاء الدوله خلوتی قزوینی [شیخ ...] (فرستاده  
 حسین بیگ) - ۷۴ -  
 علاء الدین (ازکستامیران سامسی و فرزند  
 میر گیو) - ۲۱۷ - ۲۲۷ - ۲۳۳ -  
 علاء الدین (سپه سالار لاهجان) - ۳۴۷ -  
 ۳۴۸ - ۳۵۶ -  
 علاء الدین [کارگیا ...] (فرزند کارگیا جلال  
 الدین) - ۲۵۶ - ۲۵۷ -  
 علاء الدین بن امیره دباچ قومنی - ۱۳۵ -  
 ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۹ -  
 علاء الدین بن کارگیا یحیی - ۲۸۵ -

۱۹۰ - ۱۹۵ - ۲۰۷ - ۲۲۳ - ۲۳۴ -  
 ۲۷۶ - ۲۹۱ - ۳۱۰ - ۳۲۹ - ۳۴۷ -  
 طالقانیان - ۱۹۱ -  
 طایفه خدام - ۳۲۹ -  
 طحم (از دهکده های داخل آبریز سفیدرود) -  
 ۴۷ -  
 طوالش - ۱۰۳ -  
 طهران [شهر ...] - ۴۴ -  
 طهران [ولایت ...] - ۴۳ -

## «ظ»

ظهیر الدین مرعشی [میر ...] = میرظهیر - ۵ -  
 ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۵۰ - ۵۲ - ۶۳ -

## «ع»

عباس [سپه سالار ...] (سپه سالار یه پس) - ۶۵ -  
 ۶۶ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۱۰۶ - ۱۰۷ -  
 ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -  
 ۱۳۶ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ -  
 ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۱ -  
 عباس [سلطان ...] (از پسران سلطان محمد کیا)  
 ۱۰ - ۱۰۷ - ۱۱۵ - ۱۴۹ - ۲۰۷ - ۲۱۹ -  
 ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۳ -  
 ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۵ - ۲۷۶ -  
 عباس بیگ (از فرزندان یوسف بیگ ترکمان) - ۳۵ -  
 عبدالباقی - ۸۸ - ۸۹ -  
 عبدالکریم [میر ...] - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ -  
 ۲۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۶۲ -  
 ۹۳ - ۹۵ - ۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۱۹ - ۱۲۱ -

۳۵۱ - ۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۱۵ - ۳۱۲ .  
 علی حافظ [درویش ...] - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ .  
 علی حسام‌الدین چپکوند لشتنائی (خلایبر  
 ورستر لشتشاه) - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۱ -  
 ۲۵۵ - ۲۸۸ - ۳۱۷ - ۳۲۹ .  
 علی طشویری [میرزا ...] - ۳۷۸ .  
 علی قلجی (فرستاده شاه اسماعیل به گیلان)  
 ۸۱ - ۸۲ .  
 علی کیا (برادر میر موسی) - ۱۶۵ - ۱۶۱ .  
 علی کیا [سلطان سید ...] (پسر سلطان احمد خان  
 متولد ۹۱۶) - ۳۷۵ - ۳۷۳ .  
 علی میر موسی [خواجه ...] - ۳۸۱ .  
 علی نصرالله رانکوتی (پدر مولانا نصرالله)  
 ۳۲۷ .  
 عمارات دیلمان - ۱۷۱ .  
 عمارت سلطان حسن - ۱۳۹ .  
 عمارت کارگیا محمد در دیلمان - ۱۷۱ .  
 عیسی بیگ (کو توال قلعه فیروزکوه، فرزند  
 بکریک) - ۴۱ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ .  
 عیسی روح‌الله علیه السلام - ۱۸۶ .

### «غ»

غیاث‌الدین [میر ...] (خلایبر ورستر لمسر و  
 برادر زاده میر عبدالملک) - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ -  
 ۴۷ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ -  
 ۸۹ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۱۱ - ۱۱۷ -  
 ۱۲۹ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -  
 ۱۴۷ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۶۰ -  
 ۱۶۱ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ -

علاء‌الدین تولم حسام‌الدین رانکوتی = علاء  
 الدین حسام‌الدین تولم = علاء‌الدین  
 تولم جلال‌الدین رانکوتی = علاء‌الدین  
 تولم جلال‌الدین حسام‌الدین (خلایبر ورستر  
 رانکوه بعداً سپه سالار رانکوه) - ۲۲۷ -  
 ۲۲۹ - ۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۹۲ -  
 ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۹ - ۳۰۷ - ۳۲۶ -  
 ۳۲۸ - ۳۲۹ .  
 علی [کارگیا ...] (خلایبر ورستر لاهجان فرزند  
 کارگیا بیجی) - ۴۹ - ۵۲ - ۶۳ - ۱۷۵ -  
 ۳۵۷ .  
 علی [ملا ...] (سمت ساقی گری داشت و برادر  
 سدید بود) - ۲۸۸ .  
 علی آباد (نزدیک قلعه طارم) - ۱۵۹ .  
 علی بن ابی طالب علیه السلام = حضرت امیر -  
 ۲۱ .  
 علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین (مؤلف  
 تاریخ خانی) - ۶ .  
 علی بیک [شیخ ...] - ۲۶۵ .  
 علی بیک محمد علی لمسری الاصل - ۳۱۳ -  
 ۳۴۶ .

علی جان دعوی دار لاهجانی (قورچی باشی)  
 ۲۸۲ .

علی خان دیکسی خیرجی [ملا ...] - ۳۶ -  
 ۱۴۳ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۷۸ -  
 ۱۹۴ - ۱۹۸ - ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -  
 ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶ -  
 ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ -  
 ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹ -

۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ -

۱۸۸ - ۲۱۶ -

فریدون بهادر تولا - ۳۳۷ -

فلك الدين تكامی (مہتر خدام) - ۲۸۲ -

فومن - ۲۶۰ - ۲۶۱ -

فیروز کوه - ۴۱ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۶۷ - ۶۸ -

۶۹ - ۹۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۵۶ -

۱۵۷ -

فیکوی حمزه (سردار لشکریان یه پس) - ۷۳ -

### «ق»

قاسم بيك (از فرزندان میرزین العابدین طارمی)

- ۱۹۲ -

قاضي كلايه - ۲۵۲ -

قايطمش بيگ (از فرزندان يوسف بيگ ترکمان)

- ۳۵ -

قرا باغ - ۱۸۷ -

قرا طوغان (قرا طغان امروزی از نواحی

مازندران) - ۵۰ -

قرا مراد (از امرای سلطان مراد خان) - ۱۰۰ -

۱۱۱ - ۱۱۷ - ۱۲۹ -

قزل آغا ج - ۲۱۳ -

قزوین - ۲۳ - ۲۶ - ۳۴ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۱ -

۴۲ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ -

۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۱ - ۷۱ - ۷۲ -

۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۸۹ - ۹۷ - ۹۹ -

۱۰۰ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۲۹ - ۱۴۵ -

۱۴۸ - ۱۸۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ -

۲۰۱ - ۲۴۰ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۷۸ -

۱۹۱ - ۱۹۲ -

### «ف»

فرات - ۱۵۲ - ۳۶۹ -

فرخ زاد (خاناده و رستر لاهجان برادر کاوس

سلار لشتناشی) ۲۸۵ - ۳۲۹ -

فرزند امیره بوسعيد (عم زاده اميره حسام الدين)

- ۲۶۱ -

فرزند اميره رستم - ۱۳۶ -

فرزند اميره هند شفتی - ۱۴۹ -

فرزند رکابزن - ۱۵۳ - ۱۵۴ -

فرزند سلطان حمزه - ۲۵۲ -

فرزند سیاوش گسگری - ۱۵۱ - ۱۵۳ -

- ۱۵۴ -

فرزند شاه محمود جان (از اهل قزوین) ۳۶۰ -

- ۳۶۱ -

فرزند شيخ احمد حجام - ۲۲۲ -

فرزند فقيه حسين - ۲۲۹ -

فرزند کالجار - ۱۱۲ -

فرزند مهدی محمد حجام - ۲۲۲ -

فرزندان اميره رستم - ۱۱۵ -

فرزندان اميره هند شفتی - ۱۳۲ - ۱۳۳ -

- ۱۵۰ -

فرزندان سلطان حمزه - ۲۳۴ -

فریدون [کیا ...] - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -

۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ -

۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -

۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳ -

۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۴ -

- قلعه‌وشکین-۱۶۱.
- قلعه‌هرسی (قلعه‌ای در کلاره دشت) ۳۱۰-
- ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۳-
- ۳۸۷.
- قوام‌الدین (از سرداران مازندران)-۱۲۰.
- قوسطین و بلار-۱۰۰.
- «ک»
- کاشان-۱۸۶.
- کافره میدان-۵۷.
- کا کو حسام‌الدین (خلایو رستوگر جیان و بعداً  
سپه سالار گرجیان) ۵۲-۶۱-۶۲-۹۱.
- کا کو دارای امیر-۲۹۲-۲۹۳.
- کا لجار [کیا ...] (صاحب اختیار دیوان و معتمد  
سلطان حسن) - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳-
- ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۷-
- ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸-
- ۱۵۵ - ۱۵۹ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹-
- ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۸-
- ۲۰۲ - ۲۱۱ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶-
- ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۷-
- ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۳ - ۲۳۴-
- ۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۵ - ۲۴۹-
- ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۴.
- کامرو (محلی نزدیک قلعه‌پرستک)-۶۸.
- کاوس [ملک ...] (فرزند ملک جهانگیر استندار)  
۴۸-۸۴-۸۶-۸۷-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳.
- کاوس بن ملک اشراف [ملک ...] (حاکم  
رستم‌دار)-۳۰۸-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴-
- ۳۸۰-۳۸۱-
- قصر لاهجان-۳۵۵.
- قلعه آستا (= قلعه‌فیروز کوه)-۱۵۶-۱۵۷-
- ۱۵۸-۱۶۵.
- قلعه الموت-۲۸۸.
- قلعه النجق-۱۰۲.
- قلعه برار (در دهکده برار بیرون بشم) ۳۱۲.
- قلعه پرستک (حوالی شیرگاه امروزی) ۶۸-
- ۷۰-۱۰۹.
- قلعه پلنگ (از قلاع تنکابن) - ۲۱۰ - ۲۱۱-
- ۲۶۷-۲۶۸.
- قلعه دارنا (از قلاع نایج)-۹۱-۹۳-۹۵.
- قلعه دزد بن (نزدیک لاهجان)-۲۹۷-۳۳۱-
- ۳۴۷.
- قلعه زایگان - ۸۰ - ۸۱.
- قلعه سی هزار-۳۶۷-۳۶۸.
- قلعه شمیران = قلعه طارم - ۳۰ - ۳۳ - ۱۶۵-
- ۲۳۹.
- قلعه شهریار-۴۱-۴۳.
- قلعه طارم = قلعه شمیران - ۳۰ - ۷۷ - ۷۸-
- ۸۸-۹۸-۹۹-۱۰۹-۱۸۷-۱۹۱-۲۳۹.
- قلعه فیروز کوه = قلعه آستا - ۴۱ - ۴۴-
- ۴۵-۴۶.
- قلعه کجوه-۳۰۸.
- قلعه کهنه دوک-۹۵.
- قلعه گلخندان-۴۱-۴۴.
- قلعه لمسر - ۱۵ - ۵۸ - ۷۳ - ۱۴۵ - ۱۴۷-
- ۲۳۸-۲۷۶-۲۸۲-۲۸۸-۳۶۰.
- قلعه نور-۷۹-۸۱-۸۲-۳۱۱-۳۴۱.

- کشفه-۱۳۹.  
 کلاجا-۱۱۲.  
 کلاره دشت -۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۲۸۵=  
 ۳۱۰.  
 کلاره دیه-۱۷۱.  
 کلاره رستاق-۹۳-۳۸۷.  
 کلستان = کوستان-۲۹۵.  
 کماچال-۱۳۹.  
 کمال الدین [میر...] (فرزند میر شمس الدین)  
 ۴۹-۹۳-۹۵-۱۱۰.  
 کمیز دشت (محلّی در حوالی سیاه روه پی) ۵۲.  
 کندر (بضم کاف و دال از دهکده های کرج  
 امروزی که گلابی آن معروف است)-۸۳.  
 کوتی براهیم کاردگر-۴۹.  
 کوچسفهان-۷-۹-۱۰-۱۲-۲۹-۱۰۶-  
 ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۲-  
 ۱۲۵-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۲-۱۳۷-  
 ۱۳۸-۱۳۹-۱۴۳-۱۵۴-۲۵۹-  
 ۲۶۰-۲۶۳-۳۲۶-۳۲۸-۳۳۴-  
 ۳۴۸.  
 کور که-۱۲۷.  
 کوشال ایشه-۳۴۸.  
 کوستان = کلستان-۱۵۷-۲۵۲-۲۹۵.  
 کو له دره (در اطراف فیروز کوه)-۶۸.  
 کو له رودبار-۳۳۰.  
 کوه دم (به فتح دال)-۲۱-۲۲-۲۳-۱۰۷-  
 ۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۸۹-۱۹۰.  
 کوهستان (نقاط کوهستانی گیلان)-۳۷۲.  
 کوهستانکی-۳۳۱.  
 ۳۱۹-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۷-  
 ۳۴۸-۳۶۰-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۶-  
 ۳۸۷-۳۸۸.  
 کاوس بهادین-۱۱۸.  
 کاوس سالار = کاوس سالار لشتنائی (خلایر  
 ورستر کوچسفهان) -۱۱۲-۲۸۵-  
 ۳۲۹.  
 کاوس علی-۱۱۸.  
 کججو (= کجور)-۹۱-۳۸۹.  
 کجی محمد-۲۲۵.  
 کچا که جو-۲۳۱.  
 کران سرا (منزلی بر سر راه سمّام به رانکوه)  
 ۲۹۵.  
 کردان (از دهکده های ساوجبلاغ امروزی) ۴۲.  
 کردیگک-۱۹۷-۱۹۸.  
 کردستان-۲۱۴-۲۲۲.  
 کرماک (از دهکده های ناحیه عمارلو) ۲۳۷-  
 ۲۳۸.  
 کره یوسعید رانکوئی -۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-  
 ۲۲۶.  
 کریم الدین دیلمانی-۲۶۷-۲۶۸.  
 کستمیران سمّامی (از طوایف سمّام) ۲۱۷-  
 ۲۱۹-۲۲۰-۲۲۴-۲۲۵-۲۳۱-  
 ۲۳۳-۳۳۷.  
 کسری-۳۸۹.  
 کشج (از تیره های ساکن گیلان) ۲۲۷-  
 ۲۳۸.  
 کشل (بفتح کاف وشین)-۲۶۳.  
 کشته چاک سمّام-۱۱۰.

گوراب-۱۱۳-۱۱۹.  
گوراب چهارده-۲۳۵.  
گوراب رانکوه-۲۳۱-۲۳۳.  
گو که - ۱۶ - ۸۹ - ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۲۰۲ -  
۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۵۷.  
گیشه دمرده-۲۵۹.  
گیلان = گیلانات-۱۴-۱۶-۲۳-۲۴-۲۶-  
۴۳ - ۴۷ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۶۴ - ۶۶ -  
۷۱ - ۷۳ - ۸۰ - ۸۱ - ۱۰۱ - ۱۰۴ -  
۱۱۷ - ۱۲۱ - ۱۲۷ - ۱۴۹ - ۱۵۱ -  
۱۵۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۸ -  
۱۶۹ - ۱۸۳ - ۱۸۷ - ۱۹۳ - ۲۴۸ -  
۲۵۰ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۹۰ -  
۲۹۱ - ۲۹۵ - ۳۰۹ - ۳۱۷ - ۳۳۵ -  
۳۵۵ - ۳۵۷ - ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۲ -  
۳۸۴.  
گیلان یه پیش = یه پیش-۳۲۶.  
گیلان رانکوه = رانکوه.  
گیو [میسر ...] (ناظر سمام)-۲۱-۲۱۷-  
۲۲۶.

### «ل»

لار (دره ای شرقی غربی در شمال دهکده های  
لواسان که آب آن به رازمی ریزد) - ۸۱ -  
۸۲.  
لاره جان (لاریجان امروزی) - ۳۶۰.  
لاس (از دهکده های حدود فیروز کوه) - ۶۹.  
لاکومه سر (دهکده ای نزدیک پسل سفیدرود

کوه کونه-۱۰۷.  
کوه و گیلان (کوهستان و دشت گیلان)-۲۶-  
۶۶-۱۱۱-۱۵۱-۱۷۳.  
کهر (از دهکده های داخل آبریز سفیدرود) ۴۷.  
کیا بهادر (خلابروستر) ۲۹۳.  
کیا حمزه کیارستم شکوری-۲۸۵.  
کیارستم شکوری-۲۸۵.  
کیاش-۲۸۴.  
کیتم (بضم تاء) ۲۷۴.  
کیخسرو [ملك ....] (برادر ملك شاه غازي)-  
۹۲.  
کیسم (بضم سین) ۲۹-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۴-  
۱۲۵ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۲۰۲ -  
۲۵۸.  
کیومرث [ملك ...] (پسر بیسون پسر گسته م پسر  
زیار)-۳۸۹.

### «م»

مگر جان - ۱۴-۱۸-۵۲-۶۱-۷۵-۸۰-  
۸۴ - ۸۵ - ۹۱ - ۹۲ - ۱۲۹ - ۱۴۷ -  
۱۸۳ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۰۸ -  
۲۱۳ - ۲۳۴ - ۲۵۵ - ۲۹۸ - ۲۹۹ -  
۳۲۹ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۷ - ۳۵۷ -  
گزل دره (= خرم دره بر سر راه زنجان)-۴۷-  
۳۶۶.

گسته م [ملك ...] (برادر ملك بهمن) ۳۸۷.  
گسگر - ۱۰۳-۱۰۷-۱۳۹-۲۶۰-۲۶۱-  
گمچ کنان-۳۲۹.

امروز لا کمه سر گویند) - ۲۶۳.

لاکه (از دهکده‌های رحمت آباد) - ۳۳.

لا لاکم - ۱۱۸ - ۱۲۱.

لا هجان - ۱۲ - ۱۴ - ۱۶ - ۲۹ - ۳۱ - ۴۹.

- ۶۱ - ۶۶ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۸۹ - ۱۱۴.

- ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۴ - ۱۳۸.

- ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۶۳ - ۱۶۷.

- ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۳.

- ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵.

- ۲۰۲ - ۲۰۷ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۸.

- ۲۲۹ - ۲۳۵ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳.

- ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۲ - ۲۶۳.

- ۲۶۷ - ۲۹۷ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۸.

- ۳۲۵ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱.

- ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۷.

- ۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۷۰.

- ۳۷۴ - ۳۷۶.

لیپور (لقور امروزی) - ۴۹.

لرور (محل مستحکمی در نور) - ۸۲.

لسپو - ۷۳ - ۱۴۷ - ۱۵۱ - ۱۶۳ - ۱۶۴.

- ۱۶۵ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۳۵۸ - ۳۸۲.

لشت‌شاه - ۱۲ - ۷۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲.

- ۱۱۳ - ۱۱۸ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴.

- ۱۲۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۱.

- ۱۵۴ - ۱۶۶ - ۱۸۳ - ۱۹۳ - ۲۰۷.

- ۲۲۷ - ۲۶۴ - ۳۱۸ - ۳۲۲ - ۳۲۳.

- ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۳۲۹.

- ۳۳۳ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸.

- ۳۴۹ - ۳۵۷.

لله بیگ (از امرای شاه اسماعیل اول) - ۱۵۹.

- ۱۸۶ - ۱۹۶ - ۲۳۹ - ۲۴۸ - ۲۶۱.

- ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۷۵ - ۳۶۴.

لمسر - ۲۶ - ۲۷ - ۳۵ - ۵۲ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۹.

- ۶۱ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۸۹.

- ۹۹ - ۱۱۱ - ۱۴۵ - ۱۵۸ - ۱۷۸ - ۱۸۷.

- ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۵.

- ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۳۶ - ۲۳۷.

- ۲۳۸ - ۲۵۴ - ۲۸۸ - ۳۱۳ - ۳۲۹.

- ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰.

لمسریان - ۱۶۲ - ۲۳۷.

لنگرود - ۲۹۳.

لواسان - ۹۳.

لوسن - ۲۱.

لوشان - ۲۳۸.

لیل (از دهکده‌های حومه لاهجان) - ۱۶۳.

- ۱۷۱.

لیلیج امیر - ۲۲۶ - ۲۳۳.

لیوما (امروز لیما با یام مختفی تلفظ کنند)

- ۳۵۸.

«ف»

ماره بجار - ۳۳۰.

مازندران - ۵ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲.

- ۵۵ - ۶۲ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۱.

- ۷۲ - ۷۳ - ۷۵ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۸.

- ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶.

- ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۵.

- ۱۴۲ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴.

- ۱۹۵ - ۲۰۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۲ -  
 ۲۲۷ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۳۱۸ - ۳۴۰ -  
 ۳۴۴ - ۳۵۷ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۴ -  
 ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -  
 مازندرانیان - ۵۱ - ۱۲۳ -  
 ماهین (از دهکده‌های طارم) - ۶۰ - ۸۹ -  
 محمد [آقا...] (فرزند آقارستم) ۱۱۰ - ۱۱۴ -  
 ۱۱۹ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۳۷۵ -  
 ۳۷۹ - ۳۸۵ -  
 محمد [درویش ...] (از طایفه چلیندان تنکابین)  
 ۲۶۷ - ۲۶۹ -  
 محمد [سلطان ...] (از سلاطین کیائی گیلان)  
 ۵ - ۶ - ۷ - ۹ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۸ -  
 ۲۰ - ۲۴ - ۷۷ -  
 محمد [سلطان ...] (پسر ارشد سلطان حسن)  
 ۱۳۳ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ -  
 محمد [سلطان ...] (فرزند سلطان بوسعید) - ۵۶ -  
 محمد [قاضی ...] (فرزند فقیه حسین متقاضی  
 لاهجان) - ۲۰۴ - ۲۲۹ - ۳۱۲ - ۳۱۳ -  
 محمد [کارگیا ...] (عموی امیر حسام الدین)  
 ۱۵۳ - ۱۵۴ -  
 محمد [ملا ...] (سپه سالار سمّام و برادر سدید)  
 ۲۸۷ -  
 محمد [میر ...] (از پسران میر ظهیر الدین  
 مرعشی) - ۶۳ -  
 محمد [میر ...] (نوکر بیрам بیگ) - ۲۲۹ -  
 محمد آسترائی (آستارائی) [میرزا ...] (حاکم  
 آستارا) - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۲۶۰ -  
 محمد بن عبد الله صلوات الله علیه - ۴ -  
 محمد نیک استجلو (= استاجلو) (از مقربان  
 دربار شاه اسماعیل اول) ۲۵۸ - ۳۶۴ -  
 محمد جان [کیا ...] ۲۳۷ - ۲۳۸ -  
 محمد جلال - ۲۱۹ -  
 محمد حسین میرزا (فرزند سلطان حسین میرزا  
 یقرا) - ۵۶ -  
 محمد سوره چان = سوره جان محمد - ۳۰۴ -  
 ۳۰۵ - ۳۰۷ -  
 محمد شکوری [حاجی ...] - ۶۳ - ۶۷ -  
 ۱۸۲ -  
 محمد علی لمسی - ۲۶۵ - ۲۷۷ - ۲۸۰ -  
 محمد غلام [خواجه ...] - ۲۲۹ -  
 محمد قطب الدین [مولانا ...] - ۳۳ -  
 محمد کیا [کارگیا ...] (سپه سالار لاهجان)  
 ۱۶ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۶۶ - ۶۸ -  
 ۶۹ - ۷۱ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۵ -  
 ۱۳۱ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۲ -  
 ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۹ - ۱۹۳ -  
 ۲۲۹ - ۲۵۶ -  
 محمد کیا [کیا ...] (سپه دار تنکابین) - ۴۸ -  
 ۵۱ - ۵۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ -  
 ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۸۹ -  
 ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۳۹ -  
 ۱۴۱ - ۱۵۶ - ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -  
 ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۷ -  
 محمد کیا (از نزدیکان سلطان هاشم) - ۲۶۹ -  
 محمدی میرزا (از نیره‌های حسن بیگ) - ۹۷ -  
 ۹۸ -  
 محمود [خلیفه شاه ...] (فرزند بو بکر طهرانی)  
 ۳۱۷ -  
 محمود [میر ...] (سرحد نشین پاسگاه میر

مسیح (= عیسی علیه السلام) - ۴.  
 مشهد حسین ناصر - ۱۵۲.  
 مصطفی = محمد بن عبد الله علیه السلام - ۲۹۱.  
 مظفر [ملك] ... [برادر ملك شاه غازي] - ۷۶.  
 معاویه - ۲۳۲.  
 مقلاباد (دهكده ای بر سر راه سلطانیه) - ۴۱.  
 ملاجان در گه سلار دیلمانی - ۳۳۳.  
 ملاط - ۲۲۳ - ۲۲۹ - ۲۳۵ - ۳۲۸.  
 ملك [میر] ... [۱۰۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۵ - ۱۴۱ - ۱۴۳].  
 ملك جان قزوینی - ۱۴۵.  
 منجیله دشت - ۲۵.  
 منزل بزم سر (ظاہر آ بجای کاروانسرای گدوك عباس آباد امروزی) - ۶۹.  
 منصور [شاه] ... [۱۴ - ۱۵].  
 موالی لشنشائی - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷.  
 موسی [میر] ... [فرستاده میر عبد الملك نزد عیسی بیگ] - ۴۴ - ۴۶ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۷.  
 ۱۱۵ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۶۵.  
 موسی آباد - ۱۸۹ - ۱۹۳.  
 مولمه (ملومه امروزی) - ۱۶۹.  
 میانه - ۳۴۹.  
 میرانرود (محلی نزدیک خلیل کوتی) - ۵۵.  
 میرزرگه - ۲۴ - ۲۵.  
 میرزایگ علائی (علائی) - ۱۹۸ - ۱۹۹.  
 میرزاده‌های مازندران - ۶۷.

و فرزند میر ملك سلار) - ۲۹۲.  
 محمود بيك (از مقریان دربار شاه اسماعیل اول) - ۳۶۴.  
 محمود جان قزوینی [ملك] ... [ازوزرای شاه اسماعیل اول] - ۳۶۳.  
 محمود خلیفه [خواجه] ... [ناظر لاهجان] - ۱۴.  
 محمود لاهجانی مشهور به الخافی [مولانا] ... - ۱۸۵.  
 محمودی طارمی (از اهالی قلعه شمیران) - ۳۳ - ۴۷.  
 مخور (از توابع کردان) - ۴۲.  
 مداوا (از دهكده‌های کوه‌دم) - ۲۲.  
 مراد [سلطان] ... [فرزند یعقوب بیگ] - ۹۹ - ۱۰۵ - ۱۴۸.  
 مرادخان - ۱۴۱.  
 مرتضی = علی بن ابی طالب علیه السلام - ۲۹۱.  
 مرتضی [میر] ... [فرزند میر عضد] - ۸۱.  
 مرشتاوندان (از طوایف ساکن در تنکا بن) - ۲۱۱.  
 مرقد کیا ابوالحسن علیه السلام (در لنگای تنکا بن) - ۳۳۹.  
 مزرگ - ۲۱۵.  
 مسجد بالو - ۸۳.  
 مسجد پهلوان - ۳۲۹.  
 مسعود [میر] ... (کوئال قلعه لمسر و فرزند درویش محمد رانکوتی) - ۲۸۸.

میرزا علی (از سلاطین کیائی گیلان) - ۵-۷-۹

۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷

۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴

۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱

۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۴۰

۴۱-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۲

۵۳-۵۴-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰

۶۱-۶۲-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹

۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۸

۷۹-۸۰-۸۱-۸۳-۸۴-۸۶-۸۷

۸۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵

۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۳

۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹

۱۱۰-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵

۱۱۶-۱۱۷-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۹

۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۵

۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۲-۱۴۳

۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸

۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳

۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۱

۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷

۱۶۸-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳-۱۷۴

۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹

۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۸۷

۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۷-۲۰۹

۲۱۰-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۶-۲۲۰

۲۲۱-۲۲۲-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶

۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱

۲۳۲-۲۳۵-۲۳۸-۲۴۱-۲۴۲

۲۴۳-۲۴۵-۲۴۹-۲۵۵-۳۳۵

۳۸۴

میرسید (برادر کارگیا یحیی کیا) - ۱۸-۱۹

میرسید لشتن‌شائی [ملا...]] (مشرف درخانه)

۱۴۳-۱۷۴-۱۷۵

میرسین کیا (کوئوال قلعه فیروزکوه) - ۴۱

۴۵-۴۶-۶۷-۶۸-۶۹-۱۱۱-۱۵۶

۱۵۸-۱۵۹

میر کلیل بر (سرحد نشین رانکوه) - ۲۹۲

میزو = میزوج (محلّی بر سر راه دریا وک به

قزوین) - ۳۸-۳۶۰

# «ن»

ناتل (قسمتی از دشت نور) - ۷۴-۸۳-۸۵

۳۴۰-۳۴۱-۳۸۷

ناصر کیا [کارگیا...]] (جد میرزا علی کیا)

۳۳۵

ناصر کیا [کارگیا...]] (فرزند کوچکر کارگیا

امیر کیای گوکی) - ۲۸۴-۳۰۷-۳۳۶

ناصر کیای پشی - ۲۵۲

ناوه (از دهکده‌های عمارلوی امروز) - ۲۳۵

نجم [شیخ...]] - ۲۶۱-۲۶۴-۲۶۶-۲۷۰

۲۷۱-۲۹۸-۳۰۰-۳۱۲-۳۱۵

۳۱۸-۳۱۹

نجم ایلچی [شیخ...]] - ۲۱۴

نجم ثانی [شیخ...]] (= یار محمد اصفهانی از

وزرای دربار صفویان) - ۳۶۲-۳۶۳

نجم کبری [شیخ...]] = نجم رشتی = نجم

گیلانی = شیخ کبیر - ۱۵۹ - ۱۹۸ - ۲۵۸  
 ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ -  
 ۳۲۵ - ۳۴۵ - ۳۴۹ -  
 نخجیر کلايه - ۳۳۱ -  
 نصر الله [مولانا ...] [فرزند مولانا علی نصر الله  
 رانکوئی] ۳۲۷ - ۳۲۸ -  
 نظام الدین [ملا ...] [پسر عموی سدید] ۲۸۸ -  
 نعمت (سپه سالار الموت و خویش علی جان  
 دیکنی) - ۲۸۷ -  
 نعمت [مولانا ...] [ملا ...] ۲۸ - ۶۳ -  
 ۲۸۲ -  
 نعمت سدید [مولانا ...] ۱۴۲ - ۱۴۸ -  
 نفیس [ملا ...] [پسر مولانا نعمت] - ۱۴۵ -  
 نقله بر - ۲۳ - ۱۰۷ -  
 نوپاشا پسر کیا سالوک کوهلمی - ۱۳۵ -  
 نوح نبی علیه السلام - ۱۸۶ -  
 نور (بخشی از ناحیه رستم‌دار) - ۸۵ - ۸۱ -  
 ۸۳ - ۸۴ - ۹۱ - ۲۶۸ - ۳۰۸ - ۳۸۹ -  
 نوشال - ۱۲۴ -  
 نوشیروان (از سلاطین ساسانی) ۲۰۷ -  
 نوکورا (از دهکده‌های دشت گیلان) ۳۲۴ -  
 ۳۲۹ - ۳۳۰ -  
 نیازک (محلې بر سر راه قزوین به دیلمان) -  
 ۲۰۱ -

## «و»

واره کوه (از نقاط کوهستانی گرگیان) - ۱۴۷ -

واکن تله - ۱۴۲ -  
 واتاشان (واتاشان امروزی) - ۹۵ -  
 ورامین - ۴۳ -  
 ورسترقاسم - ۳۲۹ - ۳۳۲ -  
 وسمجان - ۱۶۸ -  
 ویرچولاب کیسم - ۱۲۴ -  
 ویرخو ل شاه (از گذارهای رودخانه سفیدرود)  
 ۳۲۹ -  
 ویه (از دهکده‌های عمار لوی امروزی) - ۲۳۵ -  
 «و»  
 هادی کیا [کارگیا ...] (حاکم الموت) ۱۱۱ -  
 ۱۴۹ - ۲۰۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۴۷ -  
 هاشم [سلطان ...] (از پسران سلطان محمد کیا)  
 ۱۰۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ -  
 ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۵ -  
 ۸۶ - ۸۷ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۱۵ - ۱۵۴ -  
 ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۵ -  
 ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ -  
 ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۴ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -  
 ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ -  
 ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱ -  
 ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۲۷ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -  
 ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۹۰ -  
 ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ -  
 ۳۰۸ - ۳۳۹ -

هدایت لمسی - ۳۱۰ -

هزاره جریب - ۵۰ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۹۵ -

هشت‌پر-۳۳۱-۳۳۰.  
 هفت صندوقان-۵۹-۶۰.  
 همدان-۱۴۸.  
 هند[حاجی ...] (خواهرزاده اسوار بهادر)  
 -۸۲.  
 هند[حاجی ...] (برادر عباس سپه سالار بیه‌پس)  
 ۱۵۵-۱۰۸.  
 هند[کیا ...]-۸۹.  
 هند[کیا ...] (فرزند کیاناج الدین سالار سپاه اشکور)  
 ۱۶۵-۱۶۴-۱۴۴-۱۴۰-۱۶۹-۱۶۸-۱۷۷-۱۷۶-۱۷۴-۲۰۸-۲۰۷-۲۱۷-۲۱۶-۲۱۵-۲۲۴-۲۳۷-۲۳۳-۲۳۱-۲۳۰-۳۲۹.  
 هندسعید[حاجی ...] (خلایو رستر لاهجان)  
 ۱۱۹.  
 هندسهراب[کیا ...]-۲۳۸.  
 هندشفتی[امیره ...]-۱۳۳-۱۳۲-۱۳۰-۱۴۹.  
 هیر (ازدهکده‌های روبار سر راه اشکور)-  
 ۷۳.  
 «ی»  
 یار احمد اصفهانی = نجم ثانی (ازوزرای

دربار صفویان)-۳۴۹.  
 یحیی [شاه ...]-۱۵-۱۶.  
 یحیی تمیجانی[قاضی ...]-۳۲۱.  
 یحیی جولایی[مولانا ...]-۳۵۷.  
 یحیی کشلی[مولانا ...] (ملازم شیخ صفی)-  
 ۳۵۴.  
 یحیی کیا[کارگیا ...]-۱۳-۱۴-۱۶-۱۷-۱۸-۶۳-۱۳۱-۱۷۰-۲۰۵-۲۱۱-۲۲۷-۳۰۷-۳۱۸.  
 یزده‌رود (محلی بر سر راه قزوین به صابین قلعه)-۳۶۱.  
 یزید-۲۳۲.  
 یعقوب بیگ بن حسن بیگ آق‌قویونلو = سلطان یعقوب = یعقوب پادشاه-۲۰-۲۳-۲۶-۳۰-۳۴-۴۸-۹۹-۱۰۲-۱۴۸.  
 یعقوب غلام-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵.  
 یوج (محلی بر سر راه لسیو به لمر)-۳۵۹.  
 یورت وزیر (ازدهکده‌های طارم)-۶۰.  
 یوسف بیگ-۳۴-۳۵-۳۶.  
 یوسف چماستانی[قاضی ...]-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸.  
 یوسف درزی[درویش ...] (فرستاده حسن کیا نزد سلطان هاشم)-۸۶.  
 یونس (غلام سدیدو کو توال قلعه دزدین)-  
 ۲۹۷.

یار احمد اصفهانی = نجم ثانی (ازوزرای